

پاخ دار = چوپان، کسیکه نوبت مال (گاو) چرانی دارد.

پاخ رهو = چوپان، کسیکه به نوبت مال (گاو) چرانی می‌رود.

پاخ = نوبت، مال چرانیدن، نگهداری چارپایان (به نوبت)؛ چارکین ته ~ مصلحت کینن = مرد ها در مورد نوبت مال چرانی مصلحت میکنند؛ پاخ و بڈاو = مال چرانی نوبتی؛ پاخ پئېداو = مال چرانی نوبتی.

پاخ-فهبس = (پُخ + فهبس)؛ نوار برای بستن اشتک در گهواره.

پاخُل: پاخُل نند = الف- علامت گذاری در چوب برای تراش؛ اول دے دارگ ~ ذه، انی "یعنے" زخمے کین خو، تهم تئس = اول چوب را در چند جای شکاف کن و بعد بتراش؛ ب- یو غل ار جنگل ~ نید = او هنوز در جنگل چوب جمع میکند.

پاداش = پاداش، مزد.

پادو = پا دو، شاگرد (دکان یا چایخانه).

پاده بون = چوپان گله خر و گاو.

پاده وون = راه رفتن، راه رفتن را یاد داشتن؛ یو- یک ماش اند ~ = او از ما راه گشتن را یاد گرفته؛ پاده وون س. = یاد گرفتن راه رفتن.

پاده = پاده، گله خر و گاو.

پاذ بهند = بند پا برای بستن چهار پایان.

پاذ، ج. پادبن = پا؛ یو یے خو ~ اند تاربن داد = او با تیشه به پایش زد؛ نو پاذ = انسان؛ چار پاذ = چهار پا؛ نو پاذ یے پُخ اند و بڈاو (مثل) = دو پا در یک موزه کردن؛ پاذ پے بیر پاخ = نا آرام، اضطراب؛ پاذ فوسچ (مثل) = پا بند (مثل)، کسیکه به جایی یا خانه ی روی کدام دلیلی رفته نمیتواند؛ پاذ در هوا = پا در هوا.

پاذ-پذیند = دروازه کنده شده؛ دے چید دقے بین ~ چود = دروازه خانه از جایش کنند؛ پاذ-پذیند ز. = خسته کردن (از آمدن در خانه)؛ توت مو پاذ- پذیند زابنت = از آمدن هایت خسته شدم.

پاذ-چے-پاذ ۱ = بوت پای چپ به پای راست پوشیدن.

پاذ-چے-پاذ ۲ = ساده، لوده، راه گم، سر درگم.

پابندک = نوار برای بستن پاهای اشتک.
پا-به-پا ۱ = مساوی، یکرنگ؛ مات پد ام ~، فرق ماش اند نست = من و او یکرنگ استیم، بین ما فرقی وجود ندارد.

پا-به-پا ۲ = مبادله (گاو با گاو، گوسفند با گوسفند یا اسب با گاو)؛ فارچ مرکهب قنے ~ = مبادله اسب با خر؛ ژاو ات بنیج ~ = مبادله گاو (ماده) با گاو (نر).

پاپوبس = پاپوش، سندل چوبی (برای بیرون آمدن به حیاط خانه). م. نهلینگ.

پاپیج ۱ = پاپیج (نواریکه به ساق پا می پیچند)؛ پاپیجے خُب برزین چورج، دے ژئبنتاو چھی فهمت؛ پاپیج را خوب بسته، اما از دویدن آن کی می فهمد؟

پاپیج ۲ = پیج-پیچک (فن قوشتی گیری)؛ نو پهلون قستین آنجهفن خو بیو خو پاڈ وے یگه رد برزین خه کینت، اک دے ته ~ لوفین = وقتیکه دو پهلوان قوشتی میگیرند و یکی پای خود را به پای دیگری می پیچاند، آنرا "پاپیج" پیج-پیچک میگویند.

پاپیروس = سگرت، سگرت بدون فلتر.

پاپے جهر، پاپے جهر و بڈاو، پاپے جهر نند = استوار با پاهای ایستادن؛ ~ ذه، خو تهژ = استوار با پاهایت ایستاد شو و کش کن؛ ~ ام و بڈ ات، نه وئبنت ام = با پا هایم استوار ایستادم و نه افتیدم؛ سرسخت گرفتن؛ یو پاپے جهرے ذاذج، نه- چبمت = او سرسخت گرفته، نمی خواهد.

پاپے = پاپی (یک نوع سگ های خورد به اندازه پشک یا خورد تر. مثال سگ خندان و گرجی).

پات بناه = پاد شاه.

پات بناه-بوند = سرک شاهی.

پات = کارتوس، مرمی؛ پاتک = کارتوس، مرمی.

پات-و بڈد = آتش کشودن، فیر کردن.

پاجومه = (پا + جومه = پا + کالا) تنبان.

پاچه = پاچه.

پاچوف = بب. پای چوف.

پاذقیاج، **پاذقیئخ**= پای لچ؛ **پاذقیئخ** غهخبن= دختران پای لچ؛ نهـت شلک، نهـت پاذقیئخ، تو انجوم جور به جور، خهـیت پنخ ات نیسخت= نی لچ استی، نی پای لچ استی، همه چیز داری(درخانه)، بخور، بیپوش و راحت زندگی کن.

پاذقیاجے = پای لچی؛ اس ~ وے جون ارد دِگه یت= از پای لچی جانس به لب آمد.

پاذک= پایه؛ چوکے ~ قُربنت= پایه چوکی شکست.

پاذهک: **خُقار پاذهک**= چار پایه یا چار پایان، **پینخ** ~ = پنج پایه ارهی ~ = سه پایه؛ ارهی ~ میز اُم نو وینت= میز سه پایه را نو دیدم.

پاذبف ۱= آخر؛ تو سوگ پاذبف اند ات خورمے مو یاذج= در پایان داستان تو و مرا خواب برده بود.

پاذبف ۲= طرف پا(قسمت آخر در جای خواب).

پاذے= بب. پینه.

پار: **پار و پنداو**= عبور د، عبور ک. (از دریا)؛ **قُومراف** تے یے چارک همبینه بنُتر بن قنیر مردم پار و پندا= در دریای و مر(Bamar-Vamar) (یک نفر همیشه با شتر هایش مردم را از دریا عبور میداد؛ سیم-قه-م اس دم بنخ پار زاد= (من) از دریا از طریق سیم "کیل" عبور کردم.

پارسا= پارسا، پرهیزگار، فروتن، نجابت(بیشتر اوقات در مورد زنان).

پارسایے، **پارساگے** = فروتنی، نجابتی(بیشتر اوقات در مورد زنان).

پارسے بون= پارسی زبان.

پارسے= پارسی.

پاربننپف= پارشنیف، نام قشلاق در ناحیه شغنان تاجیکستان.

پاربننپفچ= پارشنیفی، باشنده پارشنیف.

پار-رنج= تقدیر از سیاحت، تقدیر "تحفه" از بازدید؛ **خو پار-رنجے قود**= او با تقدیر "تحفه" برگشت. م. پای تهخخ.

پاروب= پارو؛ سأم دے ~ جمع اُم خو، ید اُم = میروم پارو را جمع میکنم و می آیم.

پاره خُر، **پاره زئزیج**= رشوت خور.

پاره خُر= رشوت خور.

پاره خُرے= رشوت خورے.

پاره دَهذیج= رشوت دهندہ

پاره= رشوت؛ **پاره دُند**، **پاره دهکچیداو**= رشوت دادن؛ **پاره خیداو**، **پاره زئبنتاو**= رشوت خوردن، رشوت گرفتن.

پاره= رشوت؛ **پاره دُنداو**= رشوت دادن؛ **پاره زئبنتاو**= رشوت گرفتن؛ **پاره خیداو**= رشوت خوردن.

پاره-دَهذیج= کسیکه رشوت میدهد، رشوت دهندہ.

پارینه= پارساله، یکساله(گوساله)؛ یے ~ شینگ موند قُد، وے یے مس وورج خود= یک گوساله یکساله داشتیم، آنرا هم گرگ خورد.

پارخه= پاکیزه؛ **پارخه چ**. = پاکیزه ک.

پاس= قسمت، بخش، یک قسمت شب؛ یے پاس نُرچید= یک قسمت شب گذشت.

پاسبون= پاسبان.

پاش سیل= پاش سیل، تپه ای در بالای قریه بهشار شغنان.

پاشنگسته= ۱- پا شکسته، ناتوان در راه رفتن؛ ۲- زن، جنس ضعیف؛ یو لود مهذبین ~ یت تمه بیت مردینه= او گفت: "آنها زنان اند و شما مرد ها".

پاشنه پلند= بلند پاشنه.

پاشنه= پاشنه؛ **وم بوت** ~ **زبُد**= پاشنه بوت او جدا شد.

پاشنوار= پدل گلیم و شال بافی(گلیم چهار پدل و شال دو پدل دارد).

پاغچک= بب. پای- پایک.

پاک= پاک.

پاکت= پاکت.

پاکخه، **پاکیزه**= پاکیزه.

پالچک، **پیلچک**= ۱- پا(ح.ج)؛ کیل ات پالچک گوینت لپ به مزه= گوشت سر و پا بسیار خوش مزه است؛ ۲- پا(انسان)؛ اسید یه سنت تر ررؤف دره، **وم پیلچک قُربنت**= امسال او به رگوف دره رفت و پای خود شکستاند؛ **دراز پیلچک**= با پای دراز. م. پا، پاذ.

پالچکے ۱= پچورکا، آتشدان موقتی؛ **پیل درون** اند ~ **دین**= در داخل ایلاق پچورکه می مانند؛ **تر**

درگاه ~ زهدین خو، لهکبت = در بیرون از خانه یک پچورکا بزنید و تمام. م. کِخَارَک.

پالچکے ۲ = پشم، کلوله مانند توپ، توده پشم؛ بیو مال مال پینوین، وے وون ~ کنبن = وقتیکه پشم مال را میتراشند، آنرا کلوله کرده می مانند.

پالبخ = پالیز.

پامبر = پامیر.

پامبرے زفین = زبان های پامیری.

پانسمون = پانسمان.

پای افزال، پافزال = بوت؛ ~ مغازه = مغازه بوت.

پای انداز = فرس "قالینک" در بر در خروجی) برای استقبال از مهمانان ویژه؛ پات بناه و بذجے و بڤ ارد ~ = پاد شاه برای شان پای انداز هموار کرده.

پای تافه = جراب زنانه (از پخته)؛ ~ پخته پین کنبن خو، ذبن وے تلت اند کیک "کوک" خو، پینچین = جراب "ن" از پخته ساخته میشود، آنرا در تکه بی "پارچه بی" میدوزند و میپوشند.

پای چوفا گیل، پاچوفا گیل = با سر کج.

پای چوفا، پا چوفا = قالب چوبی برای چموس، کفش بخاطر ثابت نگه داشتن اندازه و شکل آنها در وقت دوختن.

پای بنرفه، پا بنرفه، پای بنرفه، پا بنرفه = بب. آبترفه (صدای خفیف و آهسته پا).

پای-پایک = از یک کنج به کنج دیگر قدم زدن، با پا زدن در زمین؛ هیاهو؛ دے خو ~ شیچ لهکبت، جهلدت ساو پس بنخ = هیاهویت بگذار، زود تر برو پشت آب. م. پاغبچک، غرسک.

پایتھخ = تحفه (برای صاحب خانه، خویش و قوم و دیگران)؛ پایتهخ د. = تحفه دادن؛ پایتهخ دهکچیداو = تحفه دادن؛ خو رزین اردے داد بکهل پایتهخ = برای دخترش گاو (گاو ماده بین گوساله و گاو بالغ) تحفه داد.

پایتھخے = تحفه.

پایبش، پایبش = دوام، استوار بودن؛ مېڤ مو بوتین اند دوند ~ نیست = بوبت های آنقدر دوام ندارند؛ پایبش چ. = استوار ماندن، گینت-ته اس بے بنخے یے روز-ات-ذو روز پایبش کینت = غله در در یک روز، دو روز بی آبی استوار "خشک نمیشود" می ماند.

پایکار = نفر دارنده کدام وظیفه بی، کاری؛ مزدور؛ وُز اُم تو رد ~ نیست = من مزدور نیستم.

پایکارے = مزدوری.

پایگه = پایگه، پایدان، جای بعد از دخول در خانه.

پایگه-فدیرم = جاروب پایگه "پایدان".

پایه دار = پایدان.

پایه = پایه.

پایے تهخت = پایتخت.

پبیزگ = ۱- مئانه؛ دے بنیج ~ مور د مه دهک = مئانه گاو را بمن نده؛ ~ پفتاو = پف کردن مئانه؛

۲- چاق، شکمدار، پف شده؛ تو قیچ پبیزگ ات غلت خهرے = شکمت مانند باد گرفتگی و هنوز میخوری.

پپ-گیل (مذ.)، پپ-گهل (مٹ.) = موی سر اصلاح شده یا کلوله مانند.

پپ ۱، پپ (مٹ.) = ۱- موی سر اصلاح شده یا کلوله مانند؛ وے ند پپ غونج فُد = موی او اصلاح شده بود؛ ۲- توپ یا کلوله مانند (درخت، درختچه) = سه وم پپ و بڤ یے بیر خو، بنافش = برو زیر درخت کلوله خواب شو.

پپراس دُون، پاپروس = قطعی مخصوص بری پاپروس، تنباکو، سگرت.

پپراس، پاپروس = پاپروس، تنباکو، سگرت؛ پاپروس: گیاهی که در سواحل نیل می روید و در قدیم از آن ورق های کاغذ مانند می ساختند. وپ.

پپ-ژهش = ب. خار گل کوهی، خار کپه ای (Acanthocephalus).

پپو = پاک، ستره و صفا، اطفال؛ پپوپک = پاک، ستره و صفا.

پُت ۱ = ترازو؛ ~ تے اُم شصت کِلو نَبنتوید = در ترازو ۶۰ کیلوگرام برآمد؛ پُت تیزداو = وزن ک.

پُت ۲ = صدای آهسته؛ یو پُت مو نه لهک چود = او مرا نماند گپ بزمن؛ پُت چ. = صدا زدن، گپ زدن؛ بابک نُر دوند قرار ات دَمغوت نوسچ ادے، ~ نه کینت = بابک امروز آنقدر آرام است که صدای خود را نمی کشد.

پَت، پَت چ. بلند ک. خیزاندن؛ وم ژیر-پن ~ چ.د= آنها سنگ را بلند کردند؛ یو وے چارک ~ چید نه فهداد= او آن مرد را نتواست از جایش بلند کند. پَت خو چیداو= بلند شدن؛ شیچ پَت اس خو جای تے خو نه کن ام؛ پهخ ام= حالا از جای خود، خود را بلند کرده نمی توانم، مریض استم. ؛ خو پیخ ~ چیداو= نگاه کردن، چرخاندن، روی بلند کردن؛ خو پیخ پَت چیداو نه فهدد= او نمی تواند نگاهی بکند. پَت نه بافت، پَت نه بیفت= بلند نمی شود، از جای حرکت نمی کند؛ یه دپک پَت اس جای تے نه بافت= ان دیگ از جایش حرکت نمی کند.

پَت= پت، پشم زیر موی بز.

پَتاد= غرفه؛ پے ییل بنذ گهل تے یے دکونک ازم اند ته مال حسابن، وے ته پَتاد لوفین= در ابلق در نزدیک دروازه حصار طویل خانه یک غرفه گک است، از آنجا رمه را حساب میکنند، آنرا "پَتاد" میگویند.

پَتادبج، پَتادبج= غبار، گرد (بیشتر اوقات در تابستان در شیر میباشند)؛ سوخ فورج خو، ار مو بنوفا ~ سُدج= باد شده بود و در شیر من گرد و غبار رفته.

پَتار= سرنگون، در هم و برهم؛ پَتارچیداو= سرنگون کردند، در هم برهم کردن؛ بجگله بین پن چید خو پَتار چود= بچه خانه را در هم و بر هم کردند.

پَتاف= آفتاب رخ؛ خیر- پیخ-ته پَتاف لوفین= طرف آفتاب را "پَتاف" میگویند. م. آفتاب رویه.

پَتافگه= جای برای گذراندن شب برای چارپایان کلان در تابستان.

پَتافے= شفاهی؛ ~ تهریخ= تاریخ شفاهی.

پَت-پَت، پَت-پَت، پَت-پَت چ. = من من، غرغر، لند لند، سخن زیر لب، من من کردن، جویده سخن گفتن؛ تو بهس ~ کن= من منت را بس کن یا کفایت میکند. م. پَت.

پَتته، پَتته، پَتته وئبتاو= گم ک؛ یو اس خو همراه گون پَتته وئبت= او همراهانش را گم کرد؛ پَتته دهد= خود را گم کردن، گم شدن، راه خود را گم ک؛ ازم ام نبتوید خو، داد ام پَتته= من از

آنطرف برآمدم و خود را گم کردم" راه خود را گم کردم."

پَتته= جایزه، تحفه برای بزرگش.

پَتختاو، پَتختاو= ۱- دود ک؛ یم تو یاخ پَتخت، ساو قاق ژیز فهدر= آتش دود میکند، برو هیزم خشک بیار؛ ۲- به ستوه آوردن، آزار واذیت کردن، چسپیدن؛ وے ند غیرے پے مو پُخ پَتختاو= او همیشه بچه مرا اذیت میکند؛ بهس پے دے گد پَتختت، پرینت تو= سگ را آزار نه دهی، تو را گاز میگرد.

پَتختک= آزار دهنده، اذیت کننده.

پَتخمب، پَتخمبے= = گودال، چقوری، مکان منزوی؛ ار وے پَتخمبے-بین وے نه- وینت= در مکان های منزوی دیده نشد؛ ساو تر یے پَتخمب خو، ژیز خو رد کن= برو به یک جای منزوی و هیزم برای جمع کن.

پَتخوٹ چ. = بلند ک. گرد و خاک؛ دے ست پَتخوٹ مهک= گرد و خاک را بلند نکن؛ پَتخوٹ زیداو= خیزک زدن؛ مهذ غهخبن نه بهفین، پَتخوٹ زبنین= این دختران غیر تحمل استند، خیزک میزنند.

پَتداو= کندن، جدا کردن؛ مو ذندون دهرذ کبنت، پتن مے= دندانم درد میکند، آنرا بکش.

پَتھر، پَتھر: پَتھر چ. = فراهم ک. رسیدگی ک، مے خاو پَتھر کن ام= به این درو باید رسیدگی کنیم؛ وُز ام مس قابل رنک خو، فُک چیزت پَتھر ام= من هم زن قابل استم و به همه چیز رسیدگی کرده می توانم.

پَتھر، پَتھر ذند= سخت گرفتن، قبول نکردن، پای در یک موزه انداختن.

پَتھرھج= طرف بالایی.

پَتھرے پَتو، پَتھرے پَتون، پَتھرے پَتو زیداو= خبز ردن، بی بند و باری ک، سر و صدا انداختن؛ اه غهخبن، آپ ~ مه- زبنیت= دختر ها بسیار بی بند و باری نکنید؛ سرور نُر شرابے پَرانبج خو، ~ زبیت= سرور امروز شراب نوشیده و سرو صدا میکند.

پَتش (پَتشیون، پَتشین ج.)= بچه کاکا، دختر کاکا؛ چَبُبد ~ = بچه کاکا (دومی)، دختر کاکا (دومی). م. امک بچه.

پتوف، **پتوف** = بسیار، توده، پر از؛ وے ند آپ ~
ژیز = او بسیار هیزم دارد؛ پامپر تے أم یے مپٹ
دبدر ار چارک چید، فارچ اند گوشت غل تاتچ تیر
~ = در پامیر به خانه یک مرد درآمد، در ظرفی
گوشت اسپ توده است. م. تپیه، آپ.

پتفیس؛ **پتفیس**، **پتفیس** = آزار دهنده، چسپنده،
مزاحم؛ توت دوند ~ یست ددے، مأس اس تو
رخیث أم ات، تو فا یدے = تو آنقدر مزاحم استی
که ما از تو می گریزیم و تو خو را باز بما می
رسانی. م. سخره، یے خبمک.

پتک = بب. غیو.

پتک ۱ =

پتک ۲ = لنگ، **پتک س**. = لنگ ش؛ مو فارچ ~
سنت = اسپ من لنگ شد.

پتکه، **پتکه چ**. = سرزنش ک، فریاد زدن بالای
کسی؛ ~ مو مهک = مرا سرزنش نکن؛ وُز أم وے
آپ ~ چود، یو اس خو نه سنت = من او را بسیار
سرنش کردم، اما توبه نکرد. پتکه دند = سرزنش
کردن؛ تا ~ دم ده-أم ات ید فا قرار کبنت = وقتیکه
او را سرزنش میکنم، او آرام میشود.

پتہ دے، **پتہ دے** = بالاتر.

پتہ ۱ = بب. پتته.

پتہ ۲ = ۱-جواز. گذرنامه. بلیط. گذرنامه اسب و
استر و اشتر و خر و الاغ و مال التجاره و جز
آن. جواز مالداران که حاکی از ادای حق
راهداری است. دخ؛ ۲-جایزه، لته یا نوار رنگه
برای اسپ بزکش؛ ار خرنون گج تیژد اند، هر
چهی دے گج ار چهلک پتتود، دذبن یے روش
تلت ربود وے گج تهریچ مذست خو یو یے فارچ
لجوم تے یے وے گره چود، وے یین لود پتہ =
در شغان در وقت بزکشی هر کسیکه بز را به
دایره حلال انداخت برایش یک نوار یا لته سرخ
میدهند و بزکش آنرا به افسار اسپ گره میکند. م.
فته.

پتہ-پت = بب. پت-پت.

پتتوئے = غیر ضروری، اضافی = ~ گهپ تو
پینخین = گپ های غیر ضروری از تو پرسان
میکند.

پتوف = توده، انبوه، مقدار زیاد.

پتے زبداو = خیزک زدن.

پتیفون = بب. پتیفون.

پتوداو = انداختن.

پتک = ارزن نا رسیده، باقیمانده، مانده های
ارزن بعد از پاکاری؛ پینچ نیمدوئکے ته ~
لوئبن = ارزن نارسیده را ~ میگویند (~ "دانه های
ارزن" برای مرغها داده میشود)؛ وے ~ چنبن
ارد پرپن = برای مرغ ها دانه های ارزن" ~
"پاشان بده.

پجبنخک = آزار دهنده، ~ آدم = آدم کم آزار
دهنده؛ ~ ستاو = چسپیدن، مزاحمت کردن؛ یو یے
مو پجبنخک ست، نه لهکے مو چود = او مزاحم
من و مرا رها نکرد.

پچق ۱ = شکم (پرنده)؛ یو وم کنبیخ ~ بنچییفت =
شکم عکه کفید.

پچق ۲ = شریر، شیطان؛ یک دس ~ آدم یست
ادے، دے قتے آچت گهپ دنداو نه بافت = او آنقدر
شیطان است که با او گپ زده نمی شود.

پچمچ = بالشتک برای پشت (برای انتقال بار)؛ مو
~ قبت خو، وُز تیم = بالشتک پشت مرا بیاورید و
من میروم؛ پچمچ ذ. بالشتک ماند؛ ~ دند، ژیز تو
میذ مه دید = بالشتک را می مانی تا هیزم پشتت
را زخمی نکند. م. دُمبک.

پچوند = خندق، حفره، گودال.

پچوند = ساحل پیچ، چقوری و ریخته؛ یه بنخ
پچوندے چینت، سه نخس وے = آب چقوری کنده،
برو آنرا چپه کن؛ مو فارچ ار ~ داد = اسپ من
از ساحل در چقوری افتید.

پچبنتاو = درون کردن، از سوراخ گذشتاندن؛ یے
بهند تر وے کورخ پچبن بن = یک تناب را در
سوراخ تیر کنند؛ وم اردل کیلے تسمه تے
پچبنت = داستان فولک. کمر بند را در سر اژدهار
تیر کرد؛ یه غل خو سفخبن پچبنت = او مهره
هایش نخ میکند.

پچبنچ = امیلک (خسته زردآلو و چارمغز در نخ
بشکل مهره)؛ ~ دے پات بناه اند فد = داماد امیلک
داشت.

پچارک = جای برای نگهداری روغن زرد و
قیماق؛ ~ ترم مسکه یت مرؤب جایبن = ~ جایی
برای نگهداری روغن زرد و قیماق. م. بنوقجیخ.

پچروختاو = کسی را سرزنش ک.، ملامت ک.، توبیخ ک.؛ چیز دے پچروخے؟ = چرا او سرزنش میکنی؟! وے بین پچروخت خو، یو اس چید اند نبتوید = او را سرزنش کردند، او از خانه برآمد. **پچرومچ** = منع و قیود، یکی از رسم و عادات نوروزی است که در وقت پاکاری خانه، کسی را داخل خانه نمی مانند. منع و قیود توسط یکی از اقارب خانه شکسته میشود، یعنی او اول با مبارکبادی داخل خانه میشود. **پچنگ** = غیر دوستانه، خفه شدن، مضر؛ دذ ام ک-اس وے ندے ما-ت یو ست ~ = از همان وقت به بعد من و او باهم خفه شدیم. م. قهر. **پچورثاو** = ۱- برگشتاندن، چرخیدن (از یک پهلو به پهلو دیگر)؛ بنهب مو خودم نه-یاد خو، تا رُخبخ-ام پچورث = شب مرا خواب نبرد و تا صبح از این پهلو به پهلو دیگر چرخیدم؛ ۲- پرت ک.، تو ار دم بنخ چیز پچورثے؟ = چرا در آب پرت میکنی؟ م. ورورت، ورورت. **پُخ، پُخین ج.** = فرزند، بچه، ج. فرزندان، بچه ها. **پُخ** = پریشان، آشفتنه و برهم (در مورد موی)؛ وے غونج ~ = موی او پریشان است. م. خین. **پخوم** = مترسک، مرد پوشالی؛ مَاش پدماو خه لوف ام، خابندره ته ~ لوفین = ما مترسک را "پدماو" میگوییم، در شاخدره مترسک را "پخوم" میگویند. م. پدماو، پلنای. **پخهریخ** = تست (تست شود که غذا پخته شده یا نی)؛ اس دم کاجے-تیر ~ مور دذ = کمی تست از اتاله ات برای من بده؛ یے جب آشک تور د ~ دهک ام = یک قاشق آش برای تست برایت میدهم. م. پختر، پخترت، پچار. **پُخبج** = پسر اندر. **پُخبج** = پسر اندر. **پخیخه** = بی زیب، غیر جذاب؛ لپ ~ آمدت تو = بسیار یک آدم بی زیب استی. **پخرتاو** = گدک شور دادن (غذای مایع گرم)؛ کو دے آش پختر، شتا لهک سؤد = آش را شور بده تا سرد شود؛ خین بنج سؤپن خو، ار بنخ وے ورفین ات، پخترپن خو، تا خیج سؤت ات، کلا بین ارم گردنبت = خسته زردآلو تلخ می شکند، در آب آنرا جوش میدهند و شور میدهند و وقتیکه

غلیظ شد، کدو را در آن علاوه میکنند. م. پخهریخ، پچار. **پُخ** = پنهان؛ یت ام یو ژیر بِن غل پُخ = من آمدم، و او در زیر سنگ خود را پنهان کرده؛ پُخ خو دذ = خود را پنهان ک.؛ ساو یے تنگے ندر پُخ خو دذ = برو خود را در یک تنگی پنهان کن. **پُخال** = خاشاک، کاه درشت. **پُخته** ۱ = خیرات، صدقه. **پُخته** ۲ = آرام، ساکت، معتدل. **پُخته** ۳ = پخته (نان پخته). **پُخته چوف** = خشک کردن چوب تر و پوست دار در آتش. **پُخته- ذیفد** = پخته چینی. **پُخته بیج** = مواد برای خیرات، صدقه؛ و بست گرده پُخچن ~ = هشت نان پخته شده برای خیرات است. **پُخته** = پخته. **پُختن گهر، پُختن گر پُختن گهر** = آشپز. **پُختن** = پختن غذا. **پُخچک** = پشتاره (چوب)؛ خوند ~ ژیز-ات پیزد؟ = چند پشتاره هیزم را جور کردید؟؛ یے ~ خوند مور ددهک = برای من یک پشتاره هیزم "ترسکن (teresken)" بده. **پُخچک** = گرد و غبار، کثافت، اشغال (گرد از شاخه های گیاه ترسکن)؛ یه مو یخ رزین بسوقدے پریند نه چورج خو، یو خوند ~ وے یے بگندگے چورج = دختر خواهرم سرپوش شیر را بسته نکرد، و با گرد ترسکن تمامش چنل شده. م. **نُخچک**. **پُخچک** = ح. لاور بالمودار (حشره) در آب؛ بالمودار (نام علمی: Trichoptera) راسته ای از حشرات می باشد که ۱۲۰۰۰ گونه را در خود جای می دهد. بالمودارها حشراتی شبیه به شاپرک هستند که دارای دو بال مودار شبیه به هم هستند. این حشرات نسبت نزدیکی به پروانه سانان (شاپرک و پروانه) دارند. جامه بالان به دو راسته پولک بالان (پروانه سانان) و بالمودار تقسیم میشود. **پُخچنتاو** = مریض کردن، به صحت خود ضرر رساندن؛ قزنبچند گوبنت خه خهم، ید مو

پَخْتَبنت = اگر گوشت بز را بخورم، مرا مریض میکند.

پُخُلْت = تنبل، کندرو، تنه لش.

پُحْمَك = شیخ شدن موی در بدن در وقت لرزه و تب؛ ~ بَلَد سُدج = موی ها شیخ شدند.

پد- غنْف-چُبْنج (روشان)، داد- غنْف-شُبْنج = پدرلغنت.

پداز، پدازگ = جایی در نزدیک ایلاق؛ فریبت آم ~ تے خو، دپد آم تر خو بیل = به جایی در نزدیک ایلاق خود رسیدیم؛ بیل گزینت ته ~ لوفین = کوچ دادن ایلاق از یکجا بجای دیگر را بنام ~ می گویند؛ نام یک ایلاق در بجو است؛ م. درگاه. پداو = پوسیدن.

پدرت = وام، قرض؛ وُز آم ~ نه زابنج، اده هر مپت تو رد شراب زئم = من از تو قرضدار نیستم که هر روز برایت شراب بخرم؛ پدرت چ. = قرض د؛ خو بنوفد آم تو رد پدرت چورج، زبا- ره اس تو پول زئم = من شیر برایت قرضه دادم و بعدا از نزدت پول میگیرم.

پدروُد = پدرود، نام قشلاق در قریه سرچشمه.

پدروفتاو = جمع ک. توده ک. = وے واین پے برج اند پدروف = کاه را در بر دیوار توده کن؛ سُر پدروفچن = غله پاک توده شده.

پدروُم = سر بند عروس؛ ~ نوپنخ ارد سر بُن فیسبن وم کهل ارد = سربند بر سر عروس بسته میکنند.

پدرنزداو، پدرنزداو = تکیه زدن؛ یه نمک ار غجید پدرنزچن = نمک در آغل در بر دیوار است؛ خو پدرنزداو = تکیه ک، تکیه زدن؛ بشهدت خو پدرنز پے دے بُرج اند = خوب به دیوار تکیه بز.

پدرنبسته = زمین بی حاصل.

پدرنفته = احمق. پُنجن = پوسیده.

پدرنفک، پدیاک = شیر دادن چوچه ها توسط مادران بیگانه (در مورد ح.)؛ ژاو یا مَر میرت خو، وپف بَحبن دِگه حیوون خه رافد، لوفین یم وهرگ ات شیگین پدیاک فَد = وقتیکه گاو یا گوسفند می میرد و چوچه های شان پستان حیوانات دیگر می چوشند، برای آنها میگویند که گوساله و بره پستان بیگانه را چوشیدند؛ دے مو

گُج نهن ماد خو، پد پدرفک-تے غله سُت = مادر این بزغاله مرد و او به شیر گوسفند بیگانه کلان شد. پدرفک ذ. = دادن شیر مادر بیگانه؛ دے خو گُج پے وم مو فَر پدیاک د. = بزغاله ات را به نزد بز من رها کن تا شیرش را بچوشد.

پدبهب = احمق؛ تو-ت عجب ~ آدم نیست! تو عجب آدم احمق استی!.

پدبهبے = حماقت.

پدغنهفج = سر سخت، سازش ناپذیر؛ تو-ت وُج ~ = تو بی اندازه سرسخت استی.

پدغنهفجے = سر سختی، سازش ناپذیری.

پدفر، پدفرے = ۱- لعنتی؛ عجب پدفرے ژاو، فا رخاست = عجب گاو لعنتی است، باز فرار کرد. ۲- ترسناک؛ چتل؛ سه خو پدفرے پیخ زنے = برو روی کثیف اترا بشوی.

پدفک، پدفکث = ۱- نزدیک، در پهلویی؛ وهذ محله بین پن لپ پدفکث = این محله ها بسیار (با یکدیگر) نزدیک استند؛ مو رد لپ پدفکث مه نث، نرے دے نث = نزدیک من آنقدر نشین، آنطرف تر بنشین؛ اه- را نرے دے خو کن، لپ پدفک مه نث = اه برادر، برو آن سو تر، بسیار نزدیک من نشین؛ ۲- دفعتا، غیر منتظره، تصادفی؛ یو پدفکث ذاد پے مو ندے = دفعتا او با من سر خود) تصادفی او مرا ملاقات کرد).

پدقینتاو، پدقینستاو = وصل ک، تنظیم ک، ارتباط د. بند دادن؛ مے گُج پاذ فُرینت، خو مک قیو مے پاذ پدقینت = پای این بزغاله شکسته، کاکایت را صدا تا استخوان پای آنرا ببندد کند. دے پاذ قیسبت خو، پد پدقینت = پایش را ببندید تا خوب شود.

پدم = آنجا، طرف بالا؛ یو پے وم درخت، تمه مس ~ سِفهنیت = او در درخت است شما هم آنجا بالا شوید.

پدماو = ۱- مترسک، مرد پوشالی (مردک از کاه یا پوست حیوان با کاه پر میکنند برای ترساند پرنده یا حیوانات دیگر)؛ دے ژندم تے پدماو پت، وذچبن دم مه خبن = در زمین ارزن مرد پوشالی بنشانید تا گنجشک ها آنرا نخورند؛ مَاش ~ خه لوف آم، خابن دره ته پخوم لوفین = ما ~ (مرد پوشالی میگوییم، مردم شاخدره پخوم) مرد

پوشالی) میگویند؛ ۲- بی عرضه و نالایق، بی دست و پا؛ تو-ت پدماو اه غهخ، کینئخ اس تو غنغ اند گرده یئست= تو اینقدر بی عرضه و نالایق استی که عکه نان را دهانت میبرد؛ پدماو س.= مترسک شدن، مرد پوشالی شدن؛ اه جون، خهم خو ذه، پدماو مه سه= ای جانم، کار کن مثل مرد پوشالی ایستاد نباش.

پدماو = مترسک سازه‌ای است معمولاً به شکل یک انسان با لباس‌هایی پاره و کهنه که برای ترساندن پرندگان به‌ویژه کلاغ‌ها به‌کار می‌رود تا از دستبرد آن‌ها به غلات کشاورزی جلوگیری شود. لغت‌نامهٔ دهخدا در تعریف مترسک و زیر عنوان مترس می‌نویسد: مترسک، شکلی شبیه به انسان ساخته شده از چوب و پارچه که برای رماندن حیوانات زیانکار در کشتزارها نصب می‌کنند. به مترسک‌هایی که بر بالای خرمن‌ها می‌گذارند «لولو سر خرمن» هم گفته می‌شود. کلاغ‌ها دانه‌های تازه‌ریخته کشتزارها را می‌خورند و شبانه به صورت گروهی به مزرعه وارد می‌شود. آن‌ها در گروه‌های ۲۰ تا ۳۰ تایی برای خوردن دانه‌ها می‌آیند و هر شب به همان محل پیشین برمی‌گردند و قرار دادن مترسک برای جلوگیری از این کار و کارهای مشابه است. مترادف‌های دیگر مترسک در فارسی، مَترَس، هراسه و داهول است. وپ.

پدماو-رهنگ = مثل مرد پوشالی.

پدواز، قازهک = پلوان، اطراف زمین. م. قازهک.

پدوداو = بر زدن آستین، پاچه؛ خو پاچه بین پدود خو، پار دے دم بنخ تیر = پاچه‌هایت بر بز و از آب بگذر؛ پدوین چ. = نگهداری کشتزار از پرنده‌ها، فرار دادن پرنده‌ها از کشتزار؛ دے ژندم پدون کن، دے نی لوم تو بیخ = گندم را از خوردن پرندگان نگهداری نکن، اگر تو سرزنش می‌کنم. م. وذج بون.

پدوریش = ب. پیچک، عشق پیچان، نیلوفر (Convolvulus).

پدوین گهر = کسبیکه کشتزار را از خوردن پرندگان نگهداری می‌کند.

پدود، پدو = اینجا، طرف بالایی: یو رپد ارم، وُز غل ~ = او آنجا ماند، من اینجا جایی در بلندی" استم.

پدیوئخ = تار؛ یو ~ گرے ذاد = تار گره خورده. **پدیپم** = دوگانگی، دوقلویی (بیشتر اوقات در ح.)؛ مو مَر ~ فود = گوسفند من دو گانگی تولد کرده. **پدداو** = آتش در دادن، سوزاندن؛ جُمود اند ذید قه پذن ام = یک کجاوه پارو بیار و آتش در بدهیم؛ **چلم** ~ = چلم در دادن (پاپروس)؛ دے چلم پذن اند چیز، وُز ته مس فهرنیم = در دان چلم آسان است، من هم میتوانم؛ جُراو پدداو = چراغ در دادن (بشمول چراغهای برقی)؛ جُراو پن وُز د خو، بناقدهن ات، مَاش ام مس دپد ات (دپد اته)، وهذین قا جُراو پدداو = چراغ را خاموش کردن، و بخواب رفتند، ما هم درآمدم، آنها پس چراغ را روشن کردند. م. پدس: پدداو.

پدستاو = ۱- سوختن؛ چوبسته جنگل پدخ = دید که جنگل می‌سوخت؛ یو وزیر باردون تیر پدداو = وزیر بالای انبارهیزم سوخت (از داستان‌های فلکلور)؛ ۲- پد مَبخبل پدذج، عینے خاو دے ند = کشت باقلا سوخته، وقت درو آن است؛ ۳- وُز ام اس گرمے پدداو = از گرمی سوختم؛ ۴- سوختن در غم و غصه؛ وم رزین ماد خو، یه به دنیایے پدداو = دخترش فوت کرد و او در فراقش میسوزد. م. پذن: پدداو؛ تھو: تداو.

پدفعک = ۱- مرض ساری؛ پدفعک دهرذ = مرض ساری کننده؛ ۲- چسپناک، شله، بیزار شدن از کسی؛ عجب ~ بچه-ت تو نی! = بسیار بچه شله استی!؛ م. دفخک.

پدوئخ = تار از پشم بز؛ دے ~ دهک مم بوجین غنغ فیس ام = تار بده دهن بوجی را بسته کنم.

پدپمتاو، پدپمتاو = ۱- چسپیدن، وصل ک؛ وے دقے تیار کست خو، پے وے جای وے پدپمت = دروازه را جور میکند و در جایش وصل میکند؛ ۲- سرایت دادن (مریضی)؛ خو دهرذے پے فگت پدپمت = مریضی خود را به همه سریت داد.

پدیفداو، پدنفختاو، پدهفداو = ۱- چسپیدن، سریش ک؛ یم شرنک پے بُرج نه پدنفخت = این گل به دیوار نم چسپد؛ ۲- سرایت کردن (مریضی، امراض ساری)؛ پے وے مس کنخک پدوقد = به

او نیز سرفه سرایت کرد؛ پی دے مال برئخ
 پدوئج خو، پد میرت = مال را مریضی ی "برئخ"
 "گرفته و می میرد؛ ۳- جنگ کردن، مسابقه دادن؛
 و هذبن قستے پدافجت پی همدگر = آنها نزدیک
 میبود قصدا با هم جنگ میکردند؛ ۴- شروع
 کردن (در بعضی اوقات با مصدر کوتاه)؛ یم فا
 فلک دند پدوئد = این باز فلک زدن شروع کرد؛
 هر تهن فا خو کار تے پدقخین = هر به کار خود
 شروع کند. م. ندقخ: ندوئد؛ پدپمب: پدتمت،
 ذفخک.

پدیند = ۱- پاسار، پاخور؛ ~ تے مه نث، توهمت
 تو-تے کنبن = بالای پاسار نشین، بالایت تهمت
 میکنند؛ ۲- میان کش، تیر بالای دروازه؛ تیر ~ =
 میان کش، بیر ~ = پاسار.

پدیندک = پاسار، پاخور؛ یو فا دستک ات ~ درو
 تئبنت سود = او باز شروع به تراشیدن پاسار و
 میان کش کرد.

پر- چندون = بسیار قوی، بسیار زیاد، بی حد (در
 حالت شکل منفی فعل)؛ یو-ته ~ دے نه وزبنت =
 آن او را به همان رقمی که است نمی شناسد؛ تو-
 ت بنا مو ~ نه-ژیوج = مثلیکه که مرا چندان
 دوست نداری.
 پر = پر.

پرا- تنه = تنه، قسمت پیشروی تنه؛ وے پرا- تنه-
 یے اس وے جوندار-اند مو رد دهکچود = قسمت
 پیشروی تنه فچ را برای من داد.

پرا(ت) = قلم (قلم پر در قدیم)؛ مو ~ فرُبنت = قلم
 من شکست.

پرا، پراد = پیش، قبلی، از اول.
 پرا ۱ = پیشرو؛ اس مو پرا ندے دد سه = از
 پیشرویم دور شو.

پرا ۲ = پیش، قبل؛ وُز ام پرا اس وے فریبیت = من
 قبل از او رسیدم.

پرا-خابنک = کیسوی خورد در پیشرو بافته
 میشود.

پرادکے، پراکے = پیش، قبلی، در گذشته.

پرا-دندک = بازی، مسابقه دوش.

پرا-سیخ = دوخت با خط ساده. م. زبا- سیخ.

پرا-سنر(ے) = موقعیت توده غله در خرمنگاه،
 توده غله پیش (از طرف، از کجا یکه باد می
 وزد). م. زبا-سنر(ے).

پرانپنج، پرانبخ = قبلی، اولی؛ مے دوند چتاقے
 وے ~ اند = تمام این سردرگمی از همان اولی
 "قبلی" است.

پربابنخ = کار گرفتن موقت از حیوانات خانگی
 توسط کسی دیگر؛ دے وهرگ-ام ~ زابنت خو،
 پد اده جوندار سنت = این بره را موقتی نگاه کردیم،
 حالا قچ گشته؛ یو مو قزے زابنت ~، نو سالے
 وم دابنخ ات گچ زابنت ات، اسیدے فا مو رد وم
 فود = او بز مرا برای دوسال موقتی گرفت، پشم
 و چوچه اش را گرفت و امسال بز را پس برابم
 آورد.

پرپرنبیبه = پیش پریروز، سه روز قبل. م.
 پرنبیب، پرنبیب.

پرپوت س، پرپوت س. = گیج ش.، مخدوش ش.
 پرپوت، پرپوت = گیج، مخدوش؛ ک-اد تیدبناو آدم
 ~ کبنت = این فهش دادن ها آدم را گیج میکند.

پرت-پرت = با خود گپ زدن، آهسته چیزی به لب
 آوردن؛ دوند ~ مهک = زیاد مسخره گری نکن.
 پرتک: پرتک تیزداو، پرتک ذ. = تبسم، تبسم ک.
 تبسم د.؛ وُز ام وے ~ تیزد = من بالایش تبسم
 کردم؛ چیز تر دے ~ دهنے؟ = چرا بالایش تبسم
 میزنی؟

پرتبختاو = گش کردن پوست به درو چیزی؛ دے
 پوستیک مو رد دهک، وُز دے خو چم بهر تے
 پرتبخت ام = این پوست برای من بده، آنرا دور طبله
 خود کش کنم.

پرتئوئک = هوای کمی ابری، ابر خفیف؛ اک-
 اد تئک ابرے فبد خو، دے خیر اند وے نور خه
 زنزد؛ وے ته پرتئوئک لوف ام = اگر ابر خفیف
 باشد و نور آفتاب را میگیرد، ما آنرا "پرتئوئک"
 می گویم.

پرتئوئک: پرتئوئک، پرتئوئک = کمی ابر آلود،
 گاهی آفتاب است گاهی نیست. م. وئو-وئوئک.

پرچ = زمین های دور از محل سکونت، در
 دشت؛ لئنگک پد رُخ چیداو ارد، دے ته یے ~
 جا ندے ذبن اده، رُخ سود = لئنگک "گیاه" را

در " پَرَج " جاییکه کسی زندگی نمی کند، روشن میکنند تا روشنی باشد.

پَرچ = صدا کردن گاو، برو، پیش برو؛ ژاو، ~! = برو!؛ ژاو ذُوخداو تے لُوَف اُم: " اه ژاو ~! = در وقت دوشیدن گاو میگوییم: " آه گاو، کمی آن سو ترا! "

پَرچاف، پَرچاف چ = پرچاو، پرچاو ک.

پَرچافگه = جای پرچاوی.

پَرچکُوختاو = انتقاد ک. سرزنش ک. فهشا دادن؛ دوندے مو پَرچکُوخت اده، وُش پے مو نه ربد = آنقدر مرا سرزنش مرد که هوش از سرم رفت.

پَرچَلَسک، پَرچَلَسک = ۱- محکم، کامل؛ یو ~ دارگ = آن چوب محکم است؛ خُب ~ بنهر = شهر آباد و راحت است؛ ۲- شایسته، مثبت گرا (در مورد انسان)؛ یو دے فِرا ~ آدم = برادر او یک آدم شایسته است.

پَرچهم = زلف.

پَرچے = پرچ، پرچین میخ فلزی که تیزی آن کوبیده و پهن باشند؛ پَرچے خَمبنتاو = پرچ کردن، کوبیدن و پهن کردن سر میخ که از یک طرف تخته یا چیز دیگر بیرون آمده باشد؛ پرچیدن. ف.ع.

پَرخگهل = قطعی چلم، پاپروس "سگرت"؛ ار دم ~ چلم نس-آ؟ = در قطعی چلم است؟.

پَرخے وهپتاو = پیچاندن گیاه هرز بر غله جات، مو زَمخ ورجوندک پَرخے وهپت = سِس تمام زمین را گرفته است. (Cuscuta): سِس زیاد تر برای شبدر و یونجه یا رشقه ضرر میرساند. این گیاه صفیلی خود را دور ساقه های شان می پیچاند و آنها را از رشد و نمو باز میدارد.

پَرختاو، پَرختاو = پاشیدن (پاشیدن آب با دهن)؛ دے پوست ارد بَنخ پَرخ، ید لپ قاق = به پوست آب پاش بده که بسیار خشک است.

پَرخَرنتاو، پَرخَرنتاو = عود به بازگشت و ظهور مجدد علائم یا نشانه های بیماری، پس از فروکش، گفته می شود. برای مثال ام اس یا مالاریا اغلب اوج فعالیت و گاهی بازه زمانی طولانی ای از دوره نهفتگی همراه با عود بروز می دهند. وپ. دوباره مریض شدن.

پَرخک ۱، پَرخ = پاش؛ آش فُرتاو اند اُم شونچ وے رد فود خو، وے رد ~ یت = در وقت آش خوردن او را به خنده آوردم و آش از دهانش پاش شد.

پَرخک ۲ = گرد، غبار از انگشتر (در وقت پاک کردن)؛ چله تازه کنین ات، یو وم تیرینے ته خه رست، وے ته ~ لوفین = وقتیکه انگشتر را پاک میکنند و گرد و غباریکه می ماند، بنام ~ یاد میشود.

پَرخک؛ پَرخ = قشر برف بسیار خفیف، برف باریده بسیار کم.

پُرِدل = ۱- دلاور، شجاع؛ ۲- اسم خاص مذ. پردل، پردل خون.

پُرِدون = فهمیده، با تجربه.

پُرِدُم = پاردم تسمه ای چرمین یا از جنس پالان است که بر عقب زین یا پالان می دوزند و آن را در دو سوی پالان استوار می کنند. دم خر و اسب و ستوران را از آن می گذرانند و این باعث می شود که در سربالایی ها پالان به طرف پایین نلغزد. وپ؛ وم مَرکهب ~ زُدبنت = پردم خر گسسته شد.

پِرْدَه ۱ = پرده، غشا؛ غور پرده = پرده صماخ.

پِرْدَه ۲ = پرده (کلکین، سینما، تلویزیون)، چادر؛ پرده نَبین = پرده نشین.

پِرْدَه ۳ = پرده؛ خو شوله خهت خو پرده کِن (مثل) = شوله ات را بخور پرده ات را بکن (شولیته بخو-پردیته بکو)؛ خدای فُگت پرده کینت = خدا پرده همه را بکند.

پِرْدَه نیچ = فروشنده، گوشت پِرْدَه نیچ = قصاب، فروشنده گوشت.

پِرْدَه نیخ = قفل چوبی؛ غور تر ~ = گوش طرف قفل چوبی.

پِرْدَه داو = فروختن.

پِرْدَه دیر = دیوار؛ مو باغ ~ نخبنت = دیوار باغ من چپه شد.

پِرْدَه یست = دست بند.

پِرْدَه داو = تقلید کردن؛ مسخره ک. اذیت دادن؛ تو بهس مو پِرْدَه ات خبر قے = مرا دیگر مسخره نکن، خبرت کردم!؛ یه اس تو بیدے، تو وم پِرْدَه توے = او از تو بهتر است و تو او را مسخره میکنی.

پَرْدَنوِيچ = تقلید گر؛ مسخره گر.

پَرز-پَرز = جلا، تابش.

پَرسال = کلان، بزرگ، بالغ؛ و بفا اند ~ بنیج فُد = آنها گاو کلان داشتند؛ پَرسال س. = کلان، بزرگ، بالغ؛ تو پُخ پَرسال سُدج، عینے دے رد یرن دنداو = بچه ات کلان شده، وقت زن گرفتنش است.

پَرستین گر، پَرستین گهر = پرستش گر.

پَرستین = پرستش؛ پَرستین چ. = پرستش، پرستش ک.

پَرستو = ح. پرستو (پرنده) پَرستوها و چلچله‌ها گروهی از پرندگان حشره‌خوار گنجشک‌سان عضو تیره پرستویان) نام علمی: (*Hirundinidae*) هستند که تاکنون ۷۴ گونه از آنها شناسایی شده‌اند و در بسیاری از مناطق یافت می‌شوند. این پرندگان کوچک را با قد و بدن کشیده (حدود ۲۰ سانتیمتر)، بال‌های باریک و نوک تیز، و منقار کوتاه و پاهای سست و کوچک، به آسانی می‌توان از دیگر پرندگان باز شناخت. برخی از گونه‌های پرستویان دم‌های شاخه‌دار، دارند. پر و بال پرستوها می‌تواند یک دست یا دارای نشان‌هایی به رنگ آبی و سبز با جلای فلزی باشد. پر جمعیت‌ترین گونه پرستو، چلچله سینه‌خاکستری است که در آسیا، اروپا، و آمریکای شمالی زندگی می‌کند. این گونه پرستو گاه در یک فصل سه بار تخم می‌گذارد؛ هنگامی که تخم‌های نوبت اول به جوجه تبدیل شدند، پس از ترک لانه جای دوری نمی‌روند، بلکه در نزدیکی آشیانه می‌مانند و در غذا دادن به جوجه‌های نوبت دوم و سوم به پدر و مادرشان کمک می‌کنند. وپ. م. مَندُحَک.

پَرسیم = غم و اندوه، تشویش، نگرانی؛ پَرسیم س. = غم و اندوه خوردن، تشویش ک؛ نگرانی ش؛ پد خراو یست ثپ-ات و رَد ات، مَاش پَرسیمے دپف ساوأم = دفعتا چراغ خاموش میشود و ما نگران آنها شدیم.

پَرشتاو = عطسه زدن.

پَرشت = عطسه.

پَرشک دُند = عطسه زدن.

پَرشک = عطسه.

پَرین دُند، پَرین چ. = خبز زدن، جستک ک.

پَرین، پَرینک = سرما ریزه، شبیم یخ زده؛ پَرخک ار مو عَجید فُد = در اعل من سرما ریزه بود؛ پَرخ فِیستاو = سرما ریزه گرفتن، شبیم یخ زده گفتن.

پَرین = خبز، جستک؛ و ز ته یمه مے یے ~ تے یث تَرَم زین اُم = من در یک خبز "جستک" به آنطرف می پرم.

پَرینتاو = خبز زدن، جستک زدن.

پَرینے - ژیر = سنگ درپیشروی تندور برای نگهداشتن خاکستر.

پَرینے - گیر = سنگ در تندور برای استوار نگهداشتن هیزم در ایام سوختن؛ ~ ته تر کِخار ذبن = ~ را در داخل تندور می‌گذارند.

پَرینے = کیندلینگ (پاروی نرم و خشک برای در دادن آتش)؛ پَرینے ذ. انداختن کیندلینگ.

پَرینیب، پَرینیب = پیش پرپروز، سه روز قبل. م. پَرینیبے.

پَرغَبور = محکم، عظیم، غیر قابل نفوذ؛ ~ ابرے = ابر عظیم. م. غبار.

پَرغِستاو = زدن، لت کردن.

پَرغُتور = گپ زن (کسیگه خوش دارد گپ بزند)، سخندان؛ یو ~ نیست = او گپ زن نیست.

پَرغار = انتقال، بردن، کشیدن، گاه و پشته گندم؛ پد لهک ~ کینت = بگذار او گاه بکشد.

پَرغَبنتاو = ۱- شور دادن، مخلوط ک؛ دے تُببپ

پَرذبن، تِس مه-سود = دوغ را شور بده که لبریز نشود. ۲- سقوط د، منحرف ک. چپه ک؛

ماشینے ار چین پَرغَبنت = او ماشین را در صخره چپه کرد. ۳- مصرف ک. بیجا و بدون در نظر

گرفتن: وے وابنے پَرغَبنت خو، یو نه- ربد = او گاه را بیجا مصرف کرد و خلاص شد.

پَرغَبنتاو = پراندن، خیرزدن.

پَرکار = پر کار.

پَرگچ = بب. پَرگچ.

پَرگچ = موشک (پورگ = موش). بب. پَرگچ.

پَرگَبنتاو = ۱- کندن با چیزی، با اسکنه، مغار، با کلنگ؛ سبچ ته زدورخ قته پَرگَرین = چمچه را

با مغار می سازند؛ ۲- کاویدن (دندان) خو دُندون مه پَرگَر = دندان ات را نه کاوی؛ ۳- هیجان آوردن؛ یو وم آواز دِس بشهند فُد ادے، مو جوئے

مس پر گنبت = آوازش انقدر خوب بود که دلم را به هیجان آورد. م. کینگنتاؤ.

پرگنه = چقوری، گودال؛ گرخے جای ته ~ لوفبن = جای چقوری را ~ "گودال" میگویند.

پرگه، پلگه = ۱- حومه، لبه، طرف؛ جای دور تر: ساؤم تر یے ~ = برویم به کدام طرفی "دور تر". ۲- جای، میدان، گسترش؛ پلگه ندے تهم معلّم سوّد = در میدان معلوم می شود، وم ریبت ~ گت = گسترش برف کوچ خورد است.

پرگویش = سوارخ در یخ که از آنجا آب میگیرند. پرمورج = پژمرده.

پرمورج = پژمرده شده.

پرنده = پرنده.

پرنهوکین = اشک ریز، گریانک؛ ید، دست مس پرنهوکین-ات، تو-ت پیے دے فا چه لوفد = چشماتش دایم از اشک پر است، تو هم او را باز برای چه سرزنش میکنی.

پروا = پروا، ترس.

پرواس = پارسال، سال گذشته.

پرواسینج = پارساله، از سال گذشته.

پروخ = قطعه، پارچه، برش، تراشه؛ دېف موزه بین ~ موردهک = برش این موزه ها را بمن بده.

پروذداو = ضعیف کردن؛ غرق کردن؛ اشغال کردن؛ گیاهان هرز: خو پینج ام بنوج نه چود خو، واین وم پروذد = ما ارزن خود را غشاوه نکردیم و علف هرز آنرا اشغال کرده، ید واین دے گنبتے پرورت = علف کشت را اشغال کرده.

پرورده = پرورده، پختن ظروف سفالی؛ قدیم اند، چرهین فرپک بن پرا سوز داد خو دذبن ار وے درون گردینت بنوفد، لودبن ~ سوّد = در قدیم، بعد از پختن ظروف سفالی در کوره، در داخل آن شیر میریختند، و میگفتند تا پرورده شود.

پروربش = ب. پیچک (Convulvulus arvensis)؛ ~ ته زروین سوّد گنبت ارد = پیچک در اطراف غله جات می پیچد.

پروربشگهر = تربیه کننده.

پروبنتاؤ = لغزیدن؛ از خیک یا انبان در وقت شناوری: یخ آنچه، اس زناخ تے نه پرورتے =

خواهر محکم بگیر که از انبان نه لغزی؛ یو اس زناخ تے پروبنت = او از انبان لغزید.

پروصول = گپ زن (کسیگه خوش دارد گپ بزند)؛ عجب پروصول چارکت توئی! عجب آدم گپ زن استی یانی!

پروونه = ۱- پروانه حشره‌ای است از راسته پولکبالان (Lepidoptera)، از خانواده طبقه‌بندی‌نشده گرزشاخان . الگوهای گوناگون رنگارنگ بر روی بال‌های پروانه‌ها و پرواز نامنظم ولی باوقار آنها باعث شده تا تماشای پروانه یکی از سرگرمی‌های محبوب در برخی کشورها به‌شمار بیاید . پروانه‌ها دارای چهار مرحله در زندگی‌شان هستند: مرحله اول تخم است، که پروانه بالغ تخم‌گذاری می‌کند. مرحله دوم که تبدیل به لارو یا کرم می‌شود. در این مرحله لارو (کرمینه) مقدار زیادی برگ می‌خورد تا خود را برای مرحله بعد آماده کند. مرحله سوم شفیره است که کرم تاری به نام پیله به‌دور خود می‌بافد و مدتی در آن بدون هیچ غذایی زندگی می‌کند. مرحله چهارم که پروانه است و جانور بالغ که دارای بال است از پیله بیرون می‌آید. ۲- اسم خاص. مذ. پروونه، پروونه خون، پروونه شاه.

پروپزداو = غربال ک.؛ وُز یارج پروبخ ام خو، گرده خنسن ام = من آرد را غربال میکنم و بعداخمیر میکنم.

پروپزداو = غربال کردن.

پروپزیج = غربال کن.

پروبنتاؤ = بیرون ک.، انداختن، لغزاندن (از انبان در وقت شناوری)؛ اس زناخ تے وے پروبنس! = از انبان او را بلغزان!

پروین ۱ = پوش، پوش تکه‌یی برای کتاب، تفنگ، پوش بستره؛ موخُن ~ خُغ سُت = پوش تفنگ من پاره شد. یم برنج غل ~ نیست، بنخ ارو کین = برانج هنوز پوش نشده، کمی دیگر آب علاوه کنید. پروین چ = پوش ک.؛ موچپهن کونه ست خو، ~ ام وم آرد چود = چین من کهنه شد و برایش پوش دوختم.

پروین ۲ = ۱- خوشه پروین (به انگلیسی: Pleiades)، یا ثریا (ام ۴۵) نام خوشه‌ای در

صورت فلکی گاو که به «هفت خواهران» هم مشهور است. در لیست مسیه ام ۴۵ نام‌گذاری شده است. حدیث پیامبر اکرم: لو كان العلم معلقا بالثریا لتناولہ رجال من ابناء الفارس. نام: خوشه پروین با نام عربی آن، ثریا، هم در فارسی نام برده شده است. در گذشته به آن هفت خواهر هم می‌گفتند چرا که به‌طور معمول فقط هفت ستاره از بیش از دویست ستاره شناخته شده آن، با چشم غیر مسلح قابل دیدن هستند و همچنین صورت فلکی خرس بزرگ یا «دب اکبر» که در برابر آن قرار می‌گیرد به هفت برادر معروف بوده است. نشان افتخاری نیز در برخی کشورهای جهان به همین نام وجود دارد که در ایران نشان هفت‌پیکر نامیده می‌شود. افسانه: شانه‌های گاو را خوشه پروین تشکیل می‌دهد. پیکر آسمانی گاو به خاطر این خوشه زیبا، جلوه خاصی دارد. خوشه پروین، شبیه به دب اصغر ولی کوچکتر و فشرده‌تر از آن است که هفت ستاره در آن به وضوح دیده می‌شود. بر طبق اساطیر یونان، خوشه پروین، هفت دختران اطلس نیرومند بودند که اوریون (صورت فلکی جبار یا شکارچی) به دنبالشان بود و برای نجات از دست وی، به صورت هفت کبوتر درآمدند. در افسانه‌های چند هزار ساله در آمریکای شمالی، گفته می‌شود که هفت دختر، نیمه‌های شب از میان خیمه‌هایشان با قراری پنهانی خارج شدند و به میان دشت رفتند. آن‌ها علاقه زیادی به رقص داشتند. آتشی افروختند و شروع به رقص کردند. گروهی خرس به آن‌ها حمله‌ور شدند و آن‌ها گریختند و چون خرس‌ها هر لحظه به آن‌ها نزدیک تر می‌شدند، بر بالای سنگی رفتند، و از خدای سنگ خواستند که آن‌ها را نجات دهد. خدای سنگ صدای آن‌ها را شنید و آن‌ها را به بالا کشید و هفت خواهر (هفت دختر) را در آسمان جای داد. آن سنگ به همان شکل به زمین مجدداً به زمین بازگشت و در آمریکای شمالی خوشه پروین (هفت دختر) در زمان خاصی از سال و هر ساله بر بالای همان سنگ دیده می‌شود. در افسانه‌های مشابه و چند هزار ساله در روم، نیز گفته شده است که هفت دختر در جنگل تنها مانده

و در حال رقص بودند که یک شکارچی هوس باز از میان جنگل می‌گذشت. شکارچی دختران را دید و به آن‌ها قصد و نظر پیدا کرد. دخترها از دست او گریختند و در حال فرار از خدای خود کمک می‌خواستند، و خدایشان آن‌ها را همچون پرنده کرد و توانستند به آسمان بروند؛ و شکارچی هم با فاصله از آن‌ها به آسمان رفت. دقت شود که صورت فلکی شکارچی در آسمان دایم در تعقیب خوشه پروین (هفت دختر) دیده می‌شود. وپ؛ ۲- اسم خاص. مٹ. پروین، پروین گل.

پَره، پَره = بلندی، نوک تپه، کوه یا چیزی؛ تے تر ~ خو، ار تگاف کله دھذ = ام = برویم به نوکی یا بلندی و به زیر نگاه کنیم.

پَرهن = پهرک = ۱- ب. نباتات با برگهای کلان ۲- سبک؛ وزمن یم قُدت شیچ ~ ریذج = آن سنگین بود، حالا سبک شده.

پَرُون، پَررُون = ۱- پرواز؛ دھذ کبئئخ بُخبن پن غل ~ نیست = این چوچه های عکه هنوز پرواز کرده نمی‌توانند. ۲- نام محل.

پَرپز = پرهیز.

پَرپز چ. = پرهیز ک.

پَرپز کار = پرهیز کار.

پَرپزونه = پرهیزانه.

پَرپش خیداو = پاشان شدن، به هر سو رفتن؛ دھذ چارکبن پن پَرپش خود = مرد ها به هر طرف پاشان شدند (به هر طرف رفتند)؛ مَاش مالپن پن پَرپش خود = مال ما پاشان شدند (هر طرف پاشان شدند).

پَرپشون = پریشان.

پَرپبئتاو = پاش دادن؛ ویدن قاقبن خو، ار خو دھرد دار ذندون پَرپبئبن = نعنا را خشک میکنند و به دندان درد کننده پاش می‌دهند.

پَرپبئچک = پاشان؛ وابن ~ سَت = گاه پاشان شد.

پَرپبئبج = کسیکه پاش می‌دهد.

پَرپمَس، پَرپمَس = چراغ پریموس اولین اجاق خوراک پزی است که با سوخت نفت فشرده شده کار می‌کند. این اجاق در سال ۱۸۹۲ توسط فرانس ویلهلم لئندکویست که یک مکانیک کارخانه در استکهلم سوئد بود ساخته شد. وپ؛ ~

قُد، وم بن چود بېديه= پريموس بود، او را خراب کردند.

پربنتاو = ۱- گاز گرفتن، به دندان گرفتن؛ وورج سفر بېگم مبرے پربنت= گرگ گوسفند سفر بېگم را دندان گرفته؛ ۲- زخمی ک. لود أم مو معغزت آخر پربنت خو ژير زهد قته= من گفتم، آخر با سنگ زدنت سر مرا زخمی کردی؛ ۳- پاره ک. (لباس، بوت)؛ شېچ پْنخ- ات فېگه-ره پربند= حالا بېوش، تا شام پاره ی شان ميکنی (برای اطفال که لباس نو را می پوشد).

پربنديچ = دندان گیر، ظالم، وحشی (در مورد ح.)؛ ~ گُد = سگ ظالم؛ ~ بِنترمو ند قُد = من یک شتر دندان گیر داشتم. م. گزنده.

پرے = پری.

پرنخج، پرنخچک = ۱- تراشه چوب؛ خه تئنبین، ~ ته رست خو، تئوین وے = وقتیکه چوب را تراش دادن، تراشه می ماند و آنرا می سوزانند) برای سوخت استفاده میکنند)؛ ۲- لاغر؛ اسیدت ~ تو، خیداو کو کهم قُد، ناخوشت قُد؟ = امسال لاغر استی، کم خوردی یا مریض بودی.

پریستاو، پریتاو = ۱- پاره شدن، ترکیدن، از هم پاشیدن؛ تو گرته غل نه-پروسچ= پیراهنت هنوز پاره نشده؛ ۲- سرازیر شدن، چکیدن (آب)؛ یہ قول پراست خو، مو چیدے انجو قُد= حوض سرازیر شد، خانه مرا آب گرفت؛ ۳- گذشتن؛ مو-ند مو دهرذ نروا پراست= درد من بزودی میگردد. م. پربند: پربنت.

پریشون، پریشون = پریشان.

پرنغ = شکاف، درز دار، جدا شونده؛ اک-اد دارگ ~، پد ته ستن نه بافت= این چوب درز دار است، برای ستون کار نم آید؛ پرنغ زهد= شکاف ک، خورد نمودن، از هم جدا نمودن، دو نصف کردن؛ دے گنده ~ ذه = این کنده را خورد کن؛ دارگ ~ زهد ارد، دارگن فنه درکار= برای جدا کردن چوب قاج "گووه" در کار است. م. فنه= گووه، گووه، قاج (برای جدا کردن یا شکاف ک.چوب).

پرنغمه = ۱- قسمت جدا شده چوب بعد از شکاف کردن؛ اه غهخ، ذر سه، ~ تو معغ ند مه ندپ= اه دختر دور شو، قطعه چوب به سرت نخورد؛ ۲-

خشن، بی ادب، گستاخ؛ وے-ند-بن آپ ~ گهپین= او گپهای گستاخ زیاد دارد.

پرنغمه-گهپ = خشن، بی ادب، گستاخ؛ پرنغمه-گهپ آدم = آدم بی ادب "گستاخ".

پرنغمه-گهپے = خشن، بی ادبی، گستاخی.

پرین، پرین = اورنگ، صخره؛ سُخچرف ~ اند دند سْت = در آورینگ سخچرف جنگ شد.

پریورم = چادر، چادر برای عروس؛ ارهی متر دستار ~ ارد زبت = سه متر دستار برای چادر عروس.

پُر = سوخت؛ پُر دند، پُر وپنداو = در دادن، سوزاندن؛ دهک دے گیگرد مو رد، مو بروتین پُر نه زهدے = گوگرد را بمن بده تا بروت های مرا در ندهی.

پزور- پزور = کم-کم.

پزور، پزورک، پزار، پزارک = کمی، کمتری، کم-کم، قدری؛ پزورک بنخ مو رد زهد= برای کمی آب بده؛ اجازت مو رد زهد، وُز پزورک نقلے کن أم = اجازه بده کمی قصه کنم. م. دوسیک، دوسیک.

پِرود = بپ. پِر: پِرود.

پِررست = م. پِررست.

پِرنیخ، گزه روغن = کوزه کلان سفالی.

پِرنیخ = کوزه سفالی برای ساختن دوغ و ذخیره کردن روغن زرد؛ پیل ارد یے دپک، یے ~ یاسین = برای ایلاق یک دیک و یک کوزه میرند. م. تلو

پِس رو = بره یا بزغاله یکساله؛ هر خوند ~ خه قُد، مود یو = هر چند یکساله هم شد اما باز هم مرد.

پِس بناه = کسی که داماد را در محفل عروسی همراهی میکنند؛ بنونچے پِس پهلے ~ نوسچ = ~، نفر ایکه در پهلوی داماد نشسته است.

پِس، **پسے** = واحد قیمت مبادله (معادل یک گوسفند یا ۶ متر تکه یا ۵، ۱ پودا) پودا، واحد اندازه گیری وزن که یک پودا مساوی ۱۶، ۳ کگ است)؛ بای اند اله ناتوان تے یے ~ مال قهرخ = میگویند، که غریب همیشه از بای یک ~ "یک پودا" قرضدار است؛ وهذبن یے ~ گج = قیمت آنها یک ~ "پودا" است؛ هر سالے چارده

~ بنیج قَدیت کُنت = او هر سال زمستان چهارده
~ گاو را می کشت. م. گهز.

پس = پس، عقب، از طریق؛ ~ زبا = از عقب؛
راست ~ تیر وے پوندت ته تر وے یگه قشلاق
سأوے = راست از طریق آن راه بالایی به آن
قشلاق میرسی.

پَسَاف = ۱- آب قفدار بعد از شستن کالا، مو کُرته
مِس دے ~ اند زنے = پیراهن مرا هم در آب قفدار
بشوید. ۲- از خاطر، از برکت؛ سرور بن قیود
مبمونه، یو ماشے ویت خو، یادے خو قَے، وَا
~ تے یام ماش مِس گرده خود = سرور را به
مهمانی صدا کردند، او ما را دبد و همراهی خود
برد، از برکت او ما هم نان خوردیم.

پَس-بَهَنَد، پوس-بَهَنَد، پوس-ت-بَهَنَد = حلقه پوستی
برای بند چموس (موزه). م. کور-بَهَنَد

پَس-پَسک = بعد از پنج روز، روز ششم؛ یہ-ته
افهر-ات-وِدر-ئی-یت-پَس-پَسک-ته یازد = او دیگر
صبح نی، در روز چهارم نی، اما بعد از روز
پنجم می آید. پَس-پَسک وِدر = بعد از پنج روز،
در روز ششم. وُز-ته پَس-پَسک وِدر پد ام = من
بعد پنج روز می آیم، در روز ششم می آیم.

پَسْت، پَبِنِنِے پَسْت = بعد از چاشت، وقت
نزدیک غروب آفتاب؛ پَبِنِنِے پَسْت-پَخ-ام نوست
پے وے = تا نزدیک غروب آفتاب من منتظر او
بودم.

پَسْتَبَف = قسمت دوم نام های جغرافیایی؛ مثال:
خوف-پَسْتَبَف = خوف پایان؛ غارجوین-پَسْتَبَف-
غارجوین پایان...

پَسْتے = ۱- پستی، جای پاهین، زیر؛ ار دے ~
خو خه وِذ ام، نه-بِنَخے یام = اگر به زیر برویم،
خنک خنک نمیخوریم. ۲- پستی = نا شایسته؛ مو
قَتیر عار کِنت گهپ دُند، البت وُز وے رد ~ کِن
ام = آن همراهی من گپ نم زند، ممکن من شایسته
آن نیستم" = پستی چ. = پست بودن؛ پد میز مو
رد ~ کِنت = این میز برای من پستی میکند.

پَسِداو = بخت یاری کردن؛ وم ارد زَنر نه
پَسویج = برای او داشتن عروس بخت یاری نم
کند؛ مو رد پُخ نه پَسویج، اده رزینت مو ند = برای
من داشتن پسر بخت یاری نکرد، حالی تنها دختر
دارم.

پَسِر = در ترس؛ تر مو خبز وے مه رمے، وُز ام
اس وے ~ = به نزد او را روان نکنید من از او
ترس دارم؛ پَسِر ذ. = ترسیدن.

پَس-قَرَبِن = دو نصف، دو قسمت؛ یے جوندار بن
کِنت خو، ~ بن چود = یک قچ را کشتند و بعدا دو
تقسیم کردند؛ دے پول ~ دَبَف ارد تقسیم کن = این
پول را برای شان به دو قسمت تقسیم کن.

پَسِگَرِد = رشد و نمو خراب، آهسته نمو کردن.
پَسِنْد = پسند؛ ~ یتاو = پسند آمدن، خوش آمدن؛ ~
چ. = پسند ک.؛ نا ~ = ناپسند، نا خوشایند.

پَسون = تکه پارچه برای جای پاره شدگی لباس
استفاده میشود؛ مے ~ انخهم = من این تکه پارچه
را می دوزم؛ پَسون ذ. = تکه پارچه دوختن.

پَسِهک = غرفه، جای مانند آغل بدون دروازه،
دے قارج تر ~ وِذ = اسپ را به غرفه ببر.

پَسون وِدر = بعد از پنج روز، در روز ششم؛
پَسون وِدر-ته یازد = او بعد از پنج روز می آید.

پَسون = بعد از چهار روز در روز پنجم؛ وِدر نه-
یت؛ پَسون وے-ند سور = بعد روز چهارم در
روز پنجم عروسی اش است.

پَسِن دُند = تیز ک.؛ چُند ته تر پَسِن دُذبن،
تاریش-ات-تَقهر تر چارمنگوبن = کارد در قیراق
تیز میکنند، تیشه وتبر را در چارمنگوش.

پَسِن، پَسِنک = قیراق؛ ار مایے قیچ بیوٹ
پَسِنک = در شکم ماهی یک قیراق بود؛ چُند ام
تر پَسِن سئود = کارد در قیرق تیز کردیم.

پَسِنزداو = تعبیه کردن، آراستن، آویزان ک.
ماندن، نصب ک. تکیه دادن؛ دے دارگ پے دے
تاق اند پَسِنز = این چوب را در بر کلکین بمان؛
مو دَقے غل-نا-پَسِنزد = دروازه من هنوز نصب
نشده.

پُش ۱ = پشک) تنها در حالات جمعی از
حیوانات؛ سگ و پشک؛ تمام حیوانات، تمام زنده
جان؛ پد خراک ته اس کُد ات پُش مِس بپن دُذ =
این خوراک انقدر زیاد که برای همه میرسد)
تقریبا به معنی اینست که برای همه زنده جان ها
کفایت میکند).

پُش ۲ = مزاق؛ چاق، پف شده؛ پُش گهبنتاو = چاق
شدن؛ اه جُون خو، تو-ت اس فربیگے ~ گهبنت =
جانم، بی اندازه فربی شده بی.

پُش دھو = سوراخ، سوراخ در زیر انبار خانه؛ بیرپای غله دے، ~ خُلدے = سوراخ "بیرپای" کلانتر، سوراخ در زیر آن خورد تر.

پش = ۱- پشک، گربه. پش-ات-پورگ-تے خو و بڈاو = خود را آرام وانمود ک. ، خود را بیگناه شناختن، نرم بودن؛ بپگونه خبز ته پد پش-ات-پورگ-تے خو و بڈد، تاقه خه فِد، پے مو دند کینت = در نزد بیگانه خود خود را آرام وانمود میکند، تنها که بود همرايم جنگ میکند. ۲- پش! (فریاد بالای پشک)؛ اه پش! تو صایب اس تو رست! ای پشک! گم شوی! م. پش.

پشپرنخ، **تَشپرنخ** = صدا های بلند، سرو صدا؛ پشپرنخ چ. = غالمغال بر پا کردن؛ بیاربن یے لهف آدمبن دس پشپرنخ بن چود ادے نه فهم ام چیز ارد دس فِد = دیروز بعضی آدم ها آنقدر سر و صدا انداختند که من نه نمی فهمیدم چرا؟

پُشت ۱ = پشت، بد فعل.

پُشت ۲ = بب پُشت.

پش-توڈ = ب. سلمک، سلمه تره (Chenopodium album).

پُشته = پوش (کتب).

پشداو، **پشنوداو** = سرگرم بودن، تسلی دادن، کاری انجام دادن؛ یو خُبته کار نه چود ات، و بَق دیگر بنے مس پشُد = او خودش کار نکرد و دیگران را نیز سرگرم ساخت؛ یه تو پشئود، زق ته نه ساوے = او تو سرگرم نگه میدارد، دق نمی آوری؛ خو پشئو داو = خود را سرگرم نگه داشتن. **پُشک** = کلوله پشم برای تنیدن نخ؛ مَاش ته ~ لوف ام، تمه بهق = ما ~ میگویم، شما بهق.

پُشک-فدیرم = ۱- کرباس (Clinelymus nutans)؛ ۲- جاروب نرم برای تنور؛ ~ إکه یدے، کخار خه زدبن = جاروب پوشک، جاروبی است که با آن تندور را میرویند.

پشموق، **پشموقک**: **تاقے پشموقک** = بازی با کلاه؛ **تاقے پشموقک چ.** = با کلاه بازی کردن.

پشموو = دوره فحلی یا دوره پذیرش (به انگلیسی: Estrous cycle) مدت زمانی است که در آن پستانداری ماده آماده باروری است و به دنبال شریکی برای زادآوری می‌گردد. مشخصه دیگر دوره فحلی همچنین وضعیت بدنی ویژه‌ای به

صورت کاوپشتی در خم ستون فقرات جانور است که باعث ایجاد کمری خمیده می‌شود. این وضعیت در گربه‌ها به سادگی تشخیص‌پذیر است. وپ؛ پشموو-تے ذے = عاشق شدن.

پُش-وابشک = درمنه، یوشان، ترخ (نام علمی: Artemisia) جنسی از گیاهان شامل ۲۰۰ تا ۴۰۰ گونه گیاه از تیره کاسنیان هستند که کپه‌های خوشه‌ای و گل‌هایی معمولاً تلخ دارند. وپ. **پُشت** = تلقان، تلخان.

پُشت ۱، **پُشت** = ۱- نسل؛ دذ ووقد ~ نرجید ات وے نیاس پات بناه سَت = هفت نسل گذشت و نواسه اش پادشاه شد؛ ۲- وقت؛ إک- اس وے تروڈ خوند ~ نرجید = از آن دوران سابق وقت زیادی گذشت؛ پُشت-در پُشت = پشت-در پشت.م. پُشت.

پُشت ۲ = تخم دان، زهدان (از مرغ)؛ هر وخت چبن تاقے دے روشت سَت ات فِت-فُتے چود، لوقبن: "خو پُشت لپ کینت." = هر وقتیکه تاج مرغ سرخ میشود و قت-قت میکند، میگویند: "زهدان خود را پر میکند."

پُشت-پُشتک، **پُشت-پُشتک س.** = در هم شکستن، ریزه ریزه شدن؛ مو چاینک ~ سَت = چاینک من در هم شکست.

پُشته-دُئسک = ب. پونه، فودنه، پودنه، فودنج یا فود (نام علمی: Mentha pulegium) از گیاهان خانواده نعنائیان است. گیاهی است از سرده نعنا و تیره لب گلی‌ها و له شده برگ‌های آن عطر نعنا دارد. در زبان ترکی به آن یارپیز (yarpiz) گفته می‌شود. پونه جزو داروهای مورد استفاده در طب سنتی، قاعده آور، سقط‌کننده جنین، و جزو گیاهان دارویی است، اما برای کبد سمی است و باعث مرگ برخی از افراد شده‌است. اسانس آن در صنعت عطرسازی کاربرد دارد و دارای ماده سمی پولیگون است. وپ؛ از پونه برای رفع بوی بد زین اسپ و شتر هم استفاده میشود. **پُشته یے** = وحشی؛ ~ وابش = گیاه وحشی؛ ~ وڈچ- گنجشک "پرنده" وحشی؛ ~ پیاز = پیاز وحشی.

پُشته = علفزار کوهی، تپه، دشت؛ دامنه های کوه؛ تر ~ خو رد ذبن یاخ = آنها در دامنه کوه آتش در

میدهند) برای جوشاندن چای؛ و برف و لاغبن اُم
 پے ~ یاد = اسپ ها به دامنه کوه بردم. م. بر.
پُئِنْتِے ۱ = نسلی، در اجداد؛ قَسْتِین انجیْقُد مَأْش
 اند ~ = برای ما قوشتی گیری اجدادی است.
پُئِنْتِے ۲ = قسمت بالایی موزه، بوت، کلوش؛
 دَبَف موزه بین ~ مورد دهک، خو پُخ اُرد موزه
 بُخِن کِن اُم = قسمت بالایی موزه هایت را بمن
 بده، برای بچه اُم موزه گگ ها جور کنم.
پُئِنْتِے - پا = ۱ - برآمدگی پا (از انگشتان تا مچ پا)؛
 ۲ - حساب وقت به اساس قسمت (انسان) بدن.
پُئِنْتِے فِی = هموار کردن پستی و بلندی خط یا
 جویچه های زمین توسط راش بیل جویی؛ پُئِنْتِے
 فِی ذ. = هموار ک. پستی و بلندی جویچه. خهشچ
 ین زابنت خو، داد پن کینس خو، چودپن بدار خو،
 دذبن داد پُئِنْتِے فِی = شدیار زدن، ماله کشیدند،
 خط "جویچه" کشیدن و بعد پستی و بلندی جویچه
 ها را هموار کردند.
پُئِنْتِے - لب = اولین بروتک ها (از جوان)؛ ~
 خبَن چورج = از او بروتک های برآمدند؛ دَبَف
 داد خه مود، ک-اد مو پُخ ~ غل خبَن نه
 چورجت = وقتیکه پدر شان فوت کرد، بچه من
 هنوز بروت نکشیده بود.
پُئِنْتِے = مدفوع، پشگل، پشقل گوسفند و بز. م.
 پوشچ.
پُئِنْتِے = پشم؛ گَلیم-پن دے زناد، وم ~ اندیزد =
 وقتیکه گَلیم را شستند، پشم آن بلند میشود.
پُئِنْتِے-نُرجید: **پُئِنْتِے-نُرجید** س. = پشم ژولیده؛
 حیوون وون دے پُئِنْتِے-نُرجید سود، دذ لوفین: "پد
 داق سُدج" = وقتیکه وخت پشم تراشی میگذرد و
 پشم ژولیده را "داق" میگویند.
پُئِنْتِے، **پُئِنْتِے** = پشمی.
پُئِنْتِے دارپن = هیزم کش ها، چوب کش ها؛
 و برف ~ بن کو چھی؟ = هیزم کش های آنها کی ها
 باشند؟
پُئِنْتِے = هیزم، چوب سوخت.
پُئِنْتِے = صدا، وای سوختم؛ ~ نُد اُم = وای سوختم.
پُئِنْتِے = بقایای علوفه بعد از خوردن توسط
 چارپایان؛ مال و ابن خیرت خو، کو خه رست، ~
 = وقتیکه مال علوفه میخورد و چیزیکه باقی می
 ماند ~ است.

پُئِنْتِے = پشیمان.
پُئِنْتِے داو = تراشیدن پشم (ح).
پُئِنْتِے یوچ = پشم تراش (ح).
پُئِنْتِے یوچ = تراشیدن پشم (ح).
پُئِنْتِے = کسیکه لباس خوب دارد؛ تهم اُم ~ نه قُد =
 در گذشته ما لباس خوب داشتیم؛ پُئِنْتِے چ. = لباس
 پوشیدن.
پُئِنْتِے = پطلون.
پُئِنْتِے = عشوہ گری، گپ های بی معنی؛ یه وے
 ر دے ~ داد خو، نُبنتاید = او برایش عشوہ گری
 کرد و برآمد.
پُئِنْتِے ۱: پُف چیداو = پف: پف کردن؛ اه ذه دم خُراو
 پُف کے = ای بچه چراغ را پف (خاموش) کن.
پُئِنْتِے ۲: پُف چیداو = پف: پف کردن، لاف زدن.
پُئِنْتِے ک. = هلاک ک. از بین بردن (توسط پرندگان)،
 هجوم پرندگان در کشتزار؛ پُفک چ. از بین بردن؛
 یو آشداد و ذچ اله اندیوج، دے مَأْش ژندم ته شیچ
 قَا ~ کینت = این گنجشک های لعنتی پیدا شدند و
 باز گندم ما را هلاک میکنند.
پُئِنْتِے-مُف، **پُئِنْتِے-مُف** = کولاک (توفان برف (به
 انگلیسی: Blizzard) وضعیت جوی نامساعد
 ناشی از ریزش برف شدید و وزش باد در دماهای
 بسیار پایین که به برخاستن و پراکنده شدن برف
 از سطح زمین و کاهش دید منجر می شود. کولاک
 توفانی از برف گردآلود، گاهی همراه با بلورهای
 کوچک یخ، که به وسیله باد فوق العاده شدیدی رانده
 شده و عملاً قدرت دید را به صفر می رساند.
 وپ)، طوفان.
پُئِنْتِے-مے-خِیو = مربوط، رابطه، لمس ک.؛ و برف
 باب مورج، وهذ نه نهوپن، تُلُو ~ تر و برف
 نیست = از آنها پدر کلان شان مرد، و آنها گریان
 کمی کنند، مثلیکه به آنها هیچ ربطی ندارد (تقریباً
 هیچ ارتباط ندارد)؛ تر تو ~ نه بافت! تو را دست
 زدن "لمس کردن" ممکن نیست.
پُئِنْتِے چک = ب. نام گیاه.
پُئِنْتِے چک = سوراخ برای پف ک. خیک یا آنبان
 آبازی. م. بنون.
پُئِنْتِے، **پُئِنْتِے** (م.ث.) = کوتاه قد، پخش قد؛ یو پُفکث
 چارک = او مرد قد پخش بود؛ پُئِنْتِے چه زهن نیثت

ات اندیزد (چستون- پوت) = دخترک چاق میشیند و میخیزد (چستان-توپ).

پُچے نند = زدن به گونه های پر از هوا (بازی زنانه).

پُچے = گونه یی، زدن به گونه های پر از هوا با مشت (بازی)؛ پُچے ذ. = زدن به گونه های پر از هوا با مشت؛ دایم بن رینکین پُچے زاد سوربن اند = در گذشته ها، زنان معمولا در عروسی ها بازی پُچے میکردند.

پگر چ = مست ک.

پگر = مست، دیوانه؛ اه- ده، ار پگل نه وابسه، اه ~! = اه بچه از بام نه افتی، ای دیوانه!

پگرے = مستے.

پگ = پوک (طرف محدب بجل)؛ یے مَشک پُگ ات ذیون بن چگ ناست = یک بجل بوک و دو دیگرچیک ایستدند؛ م. چگ (طرف مقعر بجل جیک).

پگاه دے = پیشتر، وخر، زود تر؛ تو دذ ~ یچ = تو وخت تر می آمدی.

پگاه نینج، **پگاه بینج** = سابقه، کهنه، قبلی؛ ید ~ ژنج بنا = این برف کهنه است؛ یه ~ مین ته نه بافت آش، غنک دُخ یه ذید = آن باقلای کهنه برای آش خوب نیست، بوی بد میدهد.

پگاه یے: به پگاه یے، به پگاه یے یث = به موقع، پیشتر، وخر، زود تر؛ به پگاه یے یث دے خه زئر ام، ید گنبت جای جمب نه ذید = اگر کندم را وخت تر پاک کنیم، در کجا آنرا ذخیره کنیم.

پگاه = مدت ها پیش، وخت، حالا وخت؛ ~ پیرے مو غلبه چورج = پیری وخت بالایم تاثیر کرده؛ وم (مٹ). ردے دولت شیچ ~ لود = حالا وخت دولت برایش گفته است.

پگاه-صغیره = صغیره زود هنگام؛ یا ملایے خوانده فے یت یا ~ = یا اینکه ملای خوانده باشی یا اینکه صغیره زود هنگام.

پُگ = پوک، خالی، بی مغز؛ ~ بناج = خسته (زردآلو) خالی.

پگل بون = کسیکه از در و خانه مواظبت میکند.

پگل بونے = دروازه بان، صفا کار در و خانه.

پگل- سئد = سنگ برای لبه بام.

پگل = لبه بام، ساحه دیوار؛ ار ~ نه- ذیے = از بام نه افتی.

پل پوتک، **پل پوته** = ۱- بد قواره، بی قیافه؛ یو دوند ~ ادے، خو بشهند پوتساک نه پنیزد = او آنقدر بد قواره است که پوشاک خوب را نمی پوشد. ۲- قد پخش.

پل چ = آفتاب برآمد.

پلاتک، **پلاتک چ** = حرکات بی نظم با پا، انجام دادن حرکات بی نظم با پا. م. پندخ.

پلاج = ب. گیاه نی (Calamagrostis turkestanica) تاو-ذیس وئب ~ قهربت = ۹- ۱۰ درزه نی بیاورید؛ وے کلنذک تیر تے راست وے ~ کنبت = بالای وستک (چوب های کوچک بین دو تیر برای پوشش بام) نی را هموار کنید.

پلاخت = توانایی؛ بے ~ = نا توان؛ به ~ = توانا.

پلاستیک = پلاستیک.

پلال = تنه علف بدون برگ؛ واین پهرک خه رزد، وے واین تنه ته ~ لوفین = وقتیکه برگهای علف می ریزند، تنه آنرا ~ میگویند.

پلاستاو = کار ک، مصرف بودن.

پلبنخ = تاول، آبله یا ورمی از سوختگی پوست، جای زخم؛ پلبنخ ذ. = ورم ک، آبله شدن از سوخت؛ مو ذست ثذ خو، پلبنخ ذاد = دستم سوخت و در آن تاول پیدا شد.

پل-پل = درخشش، فلش پی در پی.

پلپک = ب. پیچ اناریان (Incarvillea olgae).

پلپهنگ = اولین دانه های تو-ت که نو پخته میشوند؛ ~ سر پرا توذ پست خو، یے دشید دے خه کنبن = " ~ " اولین دانه های تو-ت که نو پخته میشوند و در بام هموار میکنند تا خشک شوند.

پلتاو، **پلتاو** = ۱- سوختن؛ ید تو یاخ به یبله پلت = آتشت بسیار کم کم میسوزد؛ ۲- جلا دادن؛ خو موزه یپنے رهنگ چورج خو وهد پلبن = او موزه های خود را رنگ کرد و آنها جلا میدهند.

پلته = ۱- فتیله چراغ، شمع، ارکین؛ ید خاک روغن یے مم ~ نه فرایت = تیل به فتیله نمیرسد؛ خن ~ = فتیله تفنگ های قدیم.

پلته = فتیله.

پَلخَنغَك = بسیار باریک، ظریف (در مورد تکه، پارچه)؛ یم مو گرتنه ~ = پیراهن من بسیار ظریف است.

پُلخ-پُلخهک = کوله-کوله؛ یه چیز تر یه چیز گه گد خه نه سود، وے ته ~ لوفین = یک چیز به چیز دیگر مخلوط نمیشود، آنرا "پُلخ-پُلخهک" کوله-کوله میگویند؛ دوغ ار کش آش خه کنبن، یه ته "پُلخ-پُلخهک" سرود = وقتیکه دوغ را با آش داغ یکجا میکنند، دوغ "کوله-کوله" جدا میشود. **پُلخت**، **پُلخوت**، **پُلخوتک** = ناتوان، ضعیف، سست؛ یو پُلخوتک، دے خاو ته تیار نه کینت = او ناتوان است، درو را تیار نمی کند. **پُلخچ** = سوخته، جدا شده (کوله-کوله).

پُلخوته = ۱- نا خوشایند، بی قیافه؛ ~ رهنگت غده یو، غهخ وے خُش نه کینت = او بچه نا خوشایند است و دختر او را خوش نمکند.

پُلخورخ = خود را دراز کشیدن، در وقت خوابیدن جای کم گرفتن.

پُلُق: **پُلُق ذ** = قرت کردن با سر و صدا، مکمل خوردن، تا آخر؛ یه پش وے گوینتے پُلُق ذاد = پشک گوشت را مکمل خورد.

پُلُقار، **پُلُقار** - **چوب** = چوبی است که توسط آن چرخش یکنواخت سنگ آسیاب را بررسی میکنند.

پُلک ۱ = بب. پول.

پُلک ۱ = پتک (چکش کلان)؛ ذنرف ات پُلک = داس و پتک؛ پُلک ذ. = پتک ز.

پُلک ۲ ، **پُلگک** = مو گل، شینیون مو؛ ~ پپچک نول تے = مو گل در نوک موی بند گره میشود.

پُلک ۲ = پرش، خبز، جهیدن، جستک؛ وُز ته یه ~ تئت دم وئذ تر تیر زبن أم = من با یک جستک از این جوی میپریم.

پُلک - **ذهیج** = پتک زن؛ سپن میزد اند ارهی آدم مگم فیبن: ییو وستاد، ییو دهمیج، ییو ~ = برای ساختن اسپار سه نفر باید باشد: یکی آهنگر، یکی پمپ گر، یکی پتک زن.

پُلک، **پُلک** = چراغ تیلی، شمع.

پُلک = چراغ (چراغ روغنی)؛ پُلک چهرف = روغن چراغ.

پُلک = چکمه یا پوتین یا فارسی آموزه گونه ای پای افزار است که معمولاً هم پا و هم قوزک پا را می پوشاند. برخی چکمه ها تا زانو و گاه تا بالای ران را هم می پوشانند. وپ.

پُلک = ساقه، خربزه، تربز، کدو: خربزه ~ = ساقه خربزه.

پُلک = پتک.

پُلک = تنه خربزه یا تربز.

پُلناو = مترسک، مرد پوشالی؛ ~ کن، وئچ مه- خیرت = مترسک کن که گنجشک غله را نخورد؛ توت ~ رهنگ تے وروئچ = تو مانند مرد پوشالی ایستاد استی؛ ~ سِتاو = گول خوردن، فریفته شدن، ساکت بودن مثل مرد پوشالی؛ یو ~ سُدج خو، رپذج = او ساکت شده مانند مرد پوشالی. م. پدماو، پخوم.

پُلنَر = خانه و کاشانه؛ یو دے خو ~ اند نه نیئت = او خانه خو نمی شیند؛ در ات ~ = در و خانه.

پُلوقست، **پُلُقست** = صدای با غرش "پُلُق"، صدا در اثر اصابت چیزی در آب؛ یو ژناخ ~ اس وے بیر-اند ذر سِت = خیک "مَشک" از زیر او با یک صدای غرش "پُلُق" دار خطا خورد؛ یو کُدے وے گرده ~ یه غنغ ذاد = سگ نان را پُلُق قرت کرد.

پُله، **پُلله** = چوپچه یا خط زمین؛ م. انجیقد، بست. **پُله-بُر**، **پُلله-بُر** = درو کردن خلاف جریان آب، یا از پاهین بطرف بالا.

پُلهنگ-چخیج، **پُلهنگ-چخیرج** = کرم شب تاب (Lampyridae) بر خلاف نامش از خانواده حشرات و زیرمجموعه سوسکها و زیرشاخه غلاف پران یا قاب بالان می باشد. کرم های شب تاب نور سرد تولید می کنند که فاقد طیف های فرورسرخ و فرابنفش می باشد. این نور که طول موج آن از ۵۱۰ تا ۶۷۰ نانومتر متغیر است می تواند به رنگ های زرد، سبز یا قرمز کم رنگ دیده شود. دانشمندان پیشتر بر این عقیده بودند که این حشرات با نور شفقی سفری شان موجب جلب توجه جنس مخالف برای جفتگیری یا صید برای شکار می شوند. اما تحقیقاتی که اخیراً توسط گروهی از محققین با سرپرستی دانشمند بلژیکی، رافائل دی کاک انجام شده است

نشان می‌دهد که کرم‌های شب تاب از نوردهی به عنوان یک سیستم دفاعی برای مقابله با شکارچیان استفاده می‌کنند. تاکنون در حدود ۲۰۰۰ گونه از این نوع حشرات در نواحی معتدل و گرمسیری شناسایی شده است. بسیاری از آنها در مناطق مردابی و جنگلی، جایی که لاروهایشان به منابع غذایی دسترسی داشته باشند زندگی می‌کنند. در بین بیشتر گونه‌ها هر دو جنس نر و ماده توانایی پرواز دارند. اما در بین بعضی گونه‌ها، جنس ماده قادر به پرواز نمی‌باشد. مکانیسم تولید نور: تولید نور توسط کرم‌های شبتاب نتیجه یک واکنش شیمیایی است با عنوان زیستتابی که در عضو ویژه‌ای که عموماً در قسمت تحتانی شکم حشره واقع شده است انجام می‌گیرد. طی این روند ماده‌ای به نام لوسیفرین با اکسیژن ترکیب شده و تولید نور می‌کند. البته ماده دیگری هم با نام لوسیفراز در فرایند تولید نور نقش دارد. این ماده به عنوان کاتالیزور عمل می‌کند. وپ.

پلهود = بی شیمه، بی قوت، کند؛ عجب ~ غهخت توئی، پت خو نه کنی = چطور یک دختر بی شیمه استی، که حتی خود را بلند نمیکنی. م. شلتَهپک.

پلُون، پلهن = پلان.

پلُون = ۱- اتکا، تکیه؛ دم ژیر ارد ~ دَهذ، پد مه وابنت = برای سنگ چیزی اتکاه بده که نه افتد. ۲- بالشت؛ دے خُلك بچه ره ~ ده، آل مه سود = بالش در پهلوی بچه بمان که لول نخورد.

پلپلُون = مواظبت، مراقبت، نگهداری؛ یو وے پُخچ دایم پس وے-ث ~ = پسر اندرش دایم از او مراقب می‌کند؛ یو پس وم غهخت لپ ~، فیرته بنا وم = او مواظب آن دختر است، شاید او را زن میکند.

پمبه- دَهذیج = انفجارے، سرنگ پران" دِگه ته خو جایبن ات، ~ ته سر زبا وم پلته پدینت خو، تر یے ژیر بون زبین = دیگران خود را پنهان میکنند و انفجاری فتیله را در میدهد و خود را به زیر سنگی میرساند. م. سِرُنْگ پران. م. سِرُنْگ پران = انفجارے، سرنگ پران" دِگه ته خو جایبن ات، ~ ته سر زبا وم پلته پدینت خو، تر یے ژیر

بون زبین = دیگران خود را پنهان میکنند و انفجاری فتیله را در میدهد و خود را به زیر سنگی میرساند. م. پمبه- دَهذیج.

پُمبِه = ۱- امونیال، مواد انفجاری؛ ۲- انفجار؛ پُمبِه ذ. = انفجار د.؛ وے کوپین ~ داد = کوه را انفجار دادند؛ پُمبِه ذ. = داو و دشنام د.، سر و صدا نداختن؛ خه نه یدے، ~ تو دهم = اگر نیایی، تو را دوا و دشنام خواهم داد. م. بُمبِه.

پُمچ = پوست (پوسته)، زخم؛ وے زخم پُمچ فیسج = زخم آن پوست گرفته؛ دے نست ثد خو، دذ آده دے ~ اندیزد = دست اوسوخت، حالا پوست آن دوباره میبیراید.

پُمَنک = پوپنک؛ پُمَنک ذ. = پوپنک دادن؛ گرده یوَد اند مه لهک، پد ~ دپد = (تو) نان را اینجا نمان که پوپنک میزند؛ ۲- کل شدن؛ تو کیل ~ داذج = سرت کل شده.

پُمهن = کرک (پشم نرم زیر زیر موی های بز برای بافتن شال استفاده میشود)؛ وُز اُم اس هر سر پنجاه گرهه ~ زابنت = من از هر رأس پنجاه گرام کرک گرفتم.

پَنجک = گیسو از پنج رشته موی؛ نوع بافت یا شینیون مو؛ از و-ته وهفن خابنک، از پد پَنجک خو، دَهذبن قفا وے = از پیشرو گیسو "خابنک"، مقابل آن گیسو "از پنج رشته" و در عقب آنها را گره می زنند.

پنجه پارگے = دوختن تل در پاشنه چموس، موزه. **پنجه رُوبن** = لکه دار، خال دار، با خال در سر؛ حیوانات کلان شاخدار: ~ ژاو وم پیخ ارد نقطه- نقطه، سفید ات تئر = گاو خال دار که در روی آن لکه های سیاه و سفید باشد. م. خِنئین

پَنخَله = بسته، بار، به دو قسمت میشود؛ تو ~ گبنال سُنْت = بار تو کشال شده.

پَنچَر = پنچر، سوارخ؛ وپف موتر تیر ~ (کورخ) سُنْت = تیر موتر شان پنچر (سوارخ) شد. **پَند** = پند، نصیحت.

پَندک = غوره؛ یه مون ته خیداو نه بافت، یه غل ~ = آن سیب هنوز خورده نمی شود، هنوز غوره است.

پنوں، پنپنوں = پنہان؛ مو-ند ہے۔ چیز اس تو پنوں نیست = از من چیزی از شما پنہان نیست؛ پنوں چ۔ = پنہان ک، پت ک۔
پنیوداو = پوشیدن۔

پوپسہ = ترس، تہدید؛ وُز تہ اک-اس دے تو ~ بناج نہ ڈنر اُم = من از این تہدید ات نمی ترسم؛ پوپسہ ڈنداو = ترساندن، فریاد زدن بالای کسی، تہدید ک؛ پوپسہ-م وے زاد ات یو قرار چود = من سرش فریاد زدم و او آرام شد۔

پوپسہ-کارے: **پوپسہ-کارے چ۔** = ۱- ترساندن، تہدید ک؛ اُپ ~ دے مہک = او بسیار نترسان؛ تو تہ بنا دپف خو زریاتین اُپ ~ کئے = تو شاید بچہ های خود را بسیار تہدید میکنی۔ ۲- سرزنش کردن؛ یو غدہ یے چیز عیبے نہ چورجت اتہ، یو وے فرا دے تئت وے ~ کبنت = او بچہ ہیچ کار بد نکرده، اما برادرش او را سرزنش میکند۔
پوپے = کاکل دار۔

پوپے-چپس ۱ = مرغ ہلالی؛ ۲- آدم ترسو؛ یو پے مو ~، گہپ ڈند نہ فہرڈپد = او در نزد من مانند مرغ ہلالی است، گپ زده نمیتواند۔

پوچ = پوچ، خالی؛ ~ نقل = گپ پوچ؛ ہذیان (بہ انگلیسی: *delusion*) از نشانہ های جنون (روان پریشی) بودہ بہ معنی اعتقاد غلط در مورد یک حقیقت خارجی است کہ با وجود دلایل موجه و شواہد آشکار علیہ آن بر آن اصرار می شود و این عقیدہ بر خلاف علاقہ رایج سایر اعضای فرہنگ شخص است۔ ہذیان، عقیدہ کاذب عمیقاً تحکیم شدہ است کہ با ہوش یا زمینہ فرہنگی درمانجو ہماہنگ نیست۔ شایعترین انواع ہذیان شامل ہذیان های گزند و آسیب، مذہبی، بزرگ منشی، انتساب، و حسادت است۔ ہذیان، با گفتار آشفتہ، واژہ تراشی و توہم متفاوت می باشد۔
پوچ نقلے چیداو = گپ پوچ زدن؛ پوچ نقلے مہکے = گپ پوچ را نزن۔

پوچک = پوچک (مرمی)۔
پود ڈند = گذار زدن۔

پود = گذار یا آبنما (بہ انگلیسی: *Ford crossing*) بہ بخشی از سطح یک راہ گفتمہ می شود کہ دارای ارتفاع کمی است و آب از روی آن عبور می کند۔ وپ؛ جای عمق کم دریا؛ زُد ار

بٹخ خو، لودے: "یود اند ~، حوش نیست = او در آب داخل شد و گفت کہ اینجا گذار است، حوش نیست۔

پودر = پودر؛ پودر مالتاؤ، پودر ڈند = پودر مالیدن، پودر زدن۔

پودرے = پودری، معتاد۔

پورگ۔ **انجھفج** = تلک موش، دام موش۔

پورگ بٹخ = موشک، چوچہ موش۔

پورگ۔ **مورج** = بی حد ضعیف، بی حدنا توان؛ یم

~ تے خو وڈد ات، دوند وُبنیار ادے = او خود

را بہ نا توانی زده، آنشقدر ہوشیار است۔

پورگ = موش؛ وَم مو قہپے پورگ زاد = موش

بوجی مرا سوراخ کرد۔

پورگ-رئز، **یورگ-ینٹ** = سوراخ موش، غار

موش؛ مو ار وے ~ زاد = "فلکلور۔ سوزن من در

سوراخ موش افتاد۔

پورگک، **پورگ**۔ **وڈچ** = کمرکولی کارولینا (نام

علمی: *Sitta carolinensis*) نام یک گونه از

تیرہ کمرکولی است۔ وپ۔ م۔ باب غلومک، چَقک۔

پوبس = پوش، در چیزی پوشیدہ، جز کلمہ مغلق

با معنی "پوشیدہ"، مثال: تئر-پوبس، سیاہ-پوبس =

سیاہ پوش۔

پوبساک، **پوبساکپن ج۔** = پوشاک، لباس، محلفہ؛

وہف پوبساکپنے اس وم کمپیر پرجوڈ = او لبلسہا

را از نزد آن کمپیر گرفت؛ بچہ پوبساکپن چورج

یکطرف، کلوخ اند یکطرف = لباس بچہ ہا را

یکطرف و از کلان ہا را یکطرف "دیگر طرف"

جدا کردند۔

پوبساک-انجھفج = خیاط۔

پوبساک-زئند = کالا شویی۔

پوبسچ = مزہ؛ وم اند پن دراز ات تئر پوبسچپن =

او مزہ های دراز و سیاہ دارد۔

پوبسیدہ = پوشیدہ۔

پول دو، **پول دوآک** = بانگ پیگگے (پیگگی

بانک-بانک خوک)، بکس پول یا کیف پول)

بکس جیبی خورد)۔

پول = پول۔

پولاد = فولاد یا پولاد (بہ انگلیسی: *Steel*) آلیاژی

از آہن است کہ بین ۰/۰۰۲ تا ۲/۱ درصد وزن

آن کربن است۔ خواص فولاد بہ کمک تغیر در

درصد کربن، عناصر آلیاژی و عملیات حرارتی قابل کنترل است. استفاده از فولاد به دلیل استحکام کثیف نهایی زیاد و قیمت نسبتاً پایین آن در ساخت صنایع مختلفی از قبیل ساختمان سازی، سازه‌های زیرساختی، ابزارها، کشتی‌ها، قطارها، خودروها، ماشین آلات، تجهیزات و سلاح‌های نظامی کاربرد گسترده دارد. وب.

پولادین= فولادی یا پولادی.

پولناک= با پول؛ پولکناک کنسرت= کنسرت با پول (کنسرت با پرداخت، رایگان نسیت).

پولے= هزینه، قیمت، پول؛ جای ~ ته مورد ک- اد دهکینت= او جای پولی مرا میدهد.

پوم= کرک (پر نرم در پرندگان)، پر؛ دم چبن ~ رُت کِن= کرک یا پر های ماکیان بکن؛ پوم رهنگ تے سُبک یو= او مانند کرک "پر" سبک است.

پوم= پر (پرنده).

پون= آخر، پایان، بقایا؛ کتاب ~ = آخر کتاب، داستون ~ = پایان داستان؛ پون آفه= بقایایی آب.

پوناقه، **پوناقه** (پون+آف=بقایا+آب)= بقایایی آب، آب استفاده در زمین (آبی که بعد از آبیاری زمین خارج میشود)؛ وُز ام خو زمخ پوناقه تیر بنخ داد= من زمین خود را با آب استفاده شده آبیاری کردم.

پونک= قسمت کندی تخم مرغ (برعکس سَرک).

پهر= پر.

پهرک= برگ.

پهست= پست (برعکس بلند).

پهست= پست؛ مو ند مو قهد ~ = قد من پست است.

پهلج غور= گوش کلان.

پهلج غنق= لب کلان.

پهلج= ۱- برش پوست؛ بنیج ~ = برش پوست گاو؛ ۲- لب کلان یا کشال؛ تو غنق ~ ات، قا شهندے= لب تو کشال و باز می خندی.

پهله گرنون= چرخ خوردن؛ چیز ~ سئوے دے کخار ارد؟ چرا خود را در سر تندور خود را سائیده چرخک میزنی؟

پهله= پهلو.

پهم، **پهمے**= پهن.

پهم دَخ، **پهم عرقه** = چهار شانه؛ ید آپ ~ جوون= آن جوان چهار شانه است.

پهم درمون= روده کلان.

پهی گزه= کوزه ماست.

پهی ۱= ماست؛ کو فهر دم تو پهی مزه چس آم= بیار مزه ماست تو را بچشیم.

پوت- بهند، **پو-بهند**= سوراخ در آسیاب برای تناب؛ بهند تر وے خه پچبن بن، یو ~ خدارج اند= تنابی که در سوراخ آسیاب تیر میکنند بنام ~ یاد میشود.

پوت= توپ، توپک؛ ~ ببنتاو= توپ بازی (بازی دختران)؛ وے یخ غل بشید تیر پوت بنزد= خواهرش در بام هنوز توپ بازی میکند؛ پوت گهبنتاو، پوت س.= لوله خوردن، سقوط ک؛ جوندار ام داد، یو پوت گهبنت خو، داد ار تکاقت= من قچ را زدم، آن افتید و بطرف پاهین لوله کنان سقوط کرد.

پوت- بازیچ= توپ بازی کن.

پوت- ببنت= توپ بازی کردن.

پوست= ۱- پوست؛ یو وبف وهرگبن پوست ات سینه فُکت زُزد= او پوست و سینه بره ها را میگیرد؛ اما (امما) وے جوندار اند وے پوست ویستاد ارد ذهذبن= اما پوست قچ را برای استا میدهند؛ ۲- پوسته (از کچالو، پیاز، ...)؛ دے گرتشکه پوست کن= این کچالوها را پوست کن؛ پوست چ.= پوست ک؛ پوست وپذاو= خسته کردن، از جان سیر ک؛ پوست بن دِگه مو وپذد= مرا اصلا به عذاب آوردند.

پوستک= ۱- فرش پوستی (خورد)؛ دے ~ تے نِت= سر این فرش پوستی (خورد) بنشین؛ ۲- پوست؛ دے ~ زئم خو، ذپهن ام، کن ام خورد پوستینک= این پوست را میگیرم و پردازش میکنم و برای خود یک پوستینک جور میکنم.

پوستهک= پوسته (از کچالو، پیاز، ...).

پوستین= پوستین؛ مے ~ زنز، شیتا تَرپد= این پوستین را بگیر که در بیرون سرد است.

پوش-پوش= نرم زبانی؛ پوش-پوش چ.= نرم زبانی ک.

پوش-جُبِن، پوی-جُبِن = چو، برو! آنسو تر برو! (اسپ را صدا زدن)؛ اس قارج ته ~ لوقبِن = برای اسپ ~ یا چو میگویند.

پوینک- قدیرم = جاروب "پشک"؛ پوینک قدیرمبَخ ته سئر دِرَبنتے زدن = بکمک جاروب پوشک، درستی های غله را پاک میکنند.

پوند- مازیج = کارگر راه سازی.

پوند = راه؛ سهذجن تر پوند = آنها به راه افتادند؛ تو-ند تو پوند دِگه، مائش اند دِگه = راه تو دیگر طرف است و راه ما طرف دیگر؛ وهذبن خو پوند بِنسج = آنها راه خود را گم کردن؛ پوند انجیثد = راه گرفتن؛ پوند تیداو = راه رفتن.

پوند-بِنسج = راه گم (کسیکه راه را گم میکند).

پوند-دِقِسیج، پون-دِقِسیج = رهنما، مشایعت، همراهی؛ یے-چے ~ خو قته زئز = یک رهنما را با خود بگیر.

پوندبَخ = راه باریگ از طریق دامنه کوه یا جنگل؛ دے ~ تیر ساو خو، پے وے تهخ نول نَبنتے = به همین راه برو به سر کوه برایی.

پپتره، پپترگے = عجیب، غیر عادی، حماقت.

پپتون، پپتون = خراب؛ پپتون چ. = خراب ک.

پیچ = ۲ اسهال.

پیچک = موی بند؛ یم یے ~ مو-ند بشهند رنگ نه سُدج = یک موی بند من خوب رنگ نشد.

پیچک-بهند = موی بند.

پیچون: عشقے پیچون = ب. پیچک (Convolvulus).

پیچونتاو = پیچاندن؛ تیت زبن خو، وم پرنیخ غنق ارد پیچونین = روسری را میگیرند و بر سر کوره سفالی "برای دوغ" می پیچانند.

پیذ، پیذک = دام، دامک، قپان.

پیس = جذام، خوره یا لپرسی که همچنین با نام بیماری هانسن شناخته می شود، بیماری مزمنی است که توسط باکتری مایکوباکتریوم لپره و مایکوباکتریوم لپروماتوسیس ایجاد می شود. در ابتدا، عفونت های ناشی از این بیماری علائمی ندارند و به مدت ۵ تا ۲۰ سال به این صورت باقی می ماندند. علائم این بیماری شامل گرانولوما دستگاه عصبی پیرامونی، دستگاه تنفسی، پوست، و چشم ها می شود. این علائم ممکن است باعث

ناتوانی در حس درد و در نتیجه از دست دادن بخش هایی از دست و پا در نتیجه آسیب های مکرر شود. احساس ضعف و ضعف چشم همچنین ممکن است در بیمار ایجاد شود. دو نوع اصلی این بیماری بر اساس تعداد باکتری های موجود در هر نوع تشخیص داده می شود: پسی باسیلاری و مالتی باسیلاری. این دو نوع جذام بر اساس تعداد پیگمانتاسیون ضعیف، و لکه های پوستی بی حس تشخیص داده می شوند که در پسی باسیلاری تعداد این لکه ها پنج عدد یا کمتر است و در نوع مالتی باسیلاری تعداد آن ها بیشتر از پنج عدد است. این بیماری با استفاده از مشاهده رنگ آمیزی اسید فاست در بافت برداری پوستی یا از طریق تشخیص DNA فرد با استفاده از واکنش زنجیره ای پلیمرز تشخیص داده می شود. این بیماری در میان افرادی که در فقر زندگی می کنند شایع تر است و عقیده بر این است که از طریق ریز قطره های تنفسی به انسان منتقل می شود. این بیماری از دسته بیماری های بسیار عفونی نیست. وب.

پپین بهر: پپین بهر دند = ماندن، ماندن به پیش؛ مو قارج ارد پپین بهر ده = اسپ مرا به پیش بمان.

پپین تیزداو، پپین زئبتاو = پیش کردن (کسی)؛ وُز ام وبف پپین تیزد خو، ییو ام انجوئد = من آنها را پیش کردم و یکی را گرفتم.

پپین قوُخ، پپین قَبخ = پیش قبض.

پپین = پیش؛ در وعده یے ~ مم وئذ تے یے چارک تاقه یث کار چورج = در وعده پیش یک مرد تنها بالای این جوی کار کرد؛ پپین وختبن = وقت های پیش.

پپینا پپین = پیشا پیش.

پپیناب = ادرار.

پپیناوبز = قطعه مثلثی (به شکل قطعه مثلثی آهنی طرف پاهین).

پپین-پپین، پپین-ته-پپین = بتدریج، در مدت زمانی، کم کم، بوقت؛ یم پپین-ته-پپین غله سُت = کم کم او کلان شد؛ انسون-ته پپین-ته-پپین عقلے دار سوُد = انسان بتدریج عقل دار میشود؛ پپین-ته-پپین دهذ گهپین رنوبچک سبن = کم کم این گپها فراموش میشوند.

پبین-چوب = چوب، تیر (در روزن خانه)؛ ~ تیر اس بنهدخت = تیر ~ (قرار دارد) بالای تیر بنهدخت.

پبینختاو = پرسان ک.؛ اگه مو خه پبینختن، لوم-ته = اگر مرا پرسان میکنند، من میگویم.

پبینخا = خواستن؛ اس وے ~ م خلاص سُنْت = از خواست آن خلاص شدم؛ پبینخوا چ. = خواستن؛ سرزنش ک.؛ بیکے فا نُر ضیا پبینخوا چود، لودے: "چیز اردت تر خاو نه-قد = بیک امروز ضیا را سرزنش کرد و گفت:" چرا به درون رفت؟"

پبینخاگر = خواستگار.

پبینرفت = پیشرفت.

پبینرو = پیشرونده، در قطار اول.

پبینقدم = پیشقدم.

پبینگیس = پاداش به شوهر (از طرف اقارب زن یا شوهرنو او اگر طلاق بخواست خودش صورت گیرد).

پبینگیس = پیشکش، تحفه.

پبینکوفه = کسیکه سوار بر اسپ است و در پیشروی خو کس دیگر هم سوار کند. (سواری دو نفره؛ نفر پیشرو را "پبینکوفه" میگویند).

پبینکے، **پیشکی** = پیشکی؛ پبینکے مو غور خبر کن = پیشکی مرا خبر کن.

پبینگو = پیشگو.

پبینگویے = پیشگویی.

پبینهاد = پیشنهاد؛ پبینهاد چ. = پیشنهاد ک.

پبینوا = پیشوا.

پبینوا = پیشوا، رهبر.

پبینوار = فرش پوستی برای چرخ رسیدن.

پبینواز = دالان؛ و م ~ غنغ ار مجهج = دروازه دلان از پاهین است.

پبینواز = ملاقات؛ ~ اندجیداو = ملاقات ک.

پبینوے = ۱- پیشانی؛ فراخ ~ = پیشانی کشاده؛

۲- بخت، سرنوشت؛ موند چیز ~ دے دے، مو مال فکت مود! = از چه بخت اسن که تمام حیوانات من مردند!

پبینین، **پبینینک** = پیشین، بعد از نصف روز؛

پبینینک قد، یو خه یت = بعد از نصف روز بود که او آمد؛ خیر پبینین سُنْت = آفتاب پیشین است.

پبینینکے = پیشین، بعد از نصف روز، قبل از شام؛ ~ ته بنوخ اندیزد = بعد از نصف روز باد میخیزد.

پبغهرذ = شکم (در پرندگان)، چینه دان.

پبغوم گهر = پیغام رسان.

پبغوم = پیغام، پیام؛ دے مو ~ نه رنئسے، لو وے رد = پیغام من از یادت نرود، برایش بگو؛ پبغوم چ. = پیغام دادن، پیغام رساندن؛ دهذ پبغوم ار چدین کنین = آنها پیغام را به خانه برسانند.

پبمونه، **پیمونه** = ظرف چوبی برای واحد اندازه گیری غله جات.

پپوتاو = ۱- گنده شدن، خراب شدن؛ چس تو فراد وے گوئنت نه پپوت = ببین برادرت گوشت را خراب نکند؛ ۲- مایه ک. شیر؛ نِت بنوقد تورد پپو

أم خو، وے ولوخچ مَرُوب خهر = منتظر باش، برایت شیر مایه کنم، و پنییر کلم "پنییر چدار" برایت تهیه کنم و بخود. ۳- کیود کردن، زدن؛ یہ ژاو ار کینت خه دیدد، مم بنئیخ قتے ته پپو أم = اگر آن گاو داخل کشتزار برود، با این چوب تو را آنقدر میزنم که جانت کبود شود.

پپوهند = پیوند؛ پپوهند دنداو = پیوند دادن.

پے بُن = زیر؛ نَبے وبف چید ~ أم قد = ما در زیر خانه نبی بودم.

پے بیر = در زیر؛ مَاش بیرتوذ پے بیر وبذجن قد = بستره خواب ما را در زیر درخت توت هموار بود؛ یہ ژیر رنج پے بیر قد = آن سنگ زیر برف بود.

پے خبمک = گستاخ، بی پروا؛ خبره آدم-ته ~ لوقبن = آدم گستاخ را ~ میگویند. م. پتفریس، سخره، سپبخبره.

پے غهرذبن، **مے غهرذبن**؛ **یوبنک پے غهرذبن**، **یوبنک مے غهرذبن**؛ **یوبنک پے غهرذبن**

سِتاو = گریان کردن، اشک ریختن؛ وُز أم یے چیز پے دے نه لوفج، پد دس-اٹ یوبنک پے غهرذبن سوڈ = من هیچ چیزی او را نگفتم و او همینطور اشک میریزاند.

پی ۱ = پی (عصب).

پی ۲ = پا، فت (واحد اندازه گیری طول با پا).

پیاده = ۱- پیاده؛ ۲- ازو پات بناه ~ تیزد، ازم سوار یازدد = از اینجا پاد شاه پیاده میرود، از آنجا

سوار بر اسب می آید؛ پیاده-یث، پیادهت= پیاده؛
یو پیادهت تیداو اُخمند سُدج= او به پیاده رفتن
عادت کرده؛ یو مَاش خدیر پُخ کُمیدون پے دره
پیادهت یت خو، دوند مات سَت ادے...= پسر
کلان ما پای پیاده به دره آمد و بسیار ماده شد.
پیاده-بوند= پیاده رو.

پیاز= پیاز.

پیافه= شوربای سبزی با گوشت یا روغن؛ یه ~
تس نه- سَت= شوربا چپه نشد.

پیاله= پیاله.

پے-تتر: پے-تتر رِداو= در روز عید بدن مواد
خوراکی ماندن؛ تهم آم پے-تتر رِپد، ایومِچ نه-فَد
مَاش اند= وقتی بدن مواد خوراکی نماند و در
روز عید چیزی نداشتیم.

پیخ= آماده کردن نان چاشت، غذا، پختن؛ یو ~
ارد یت= او در وقت پختن غذا آمد؛ مَاش نهن ~
سَت= مادر ما کار پختن را گرفت.

پیخک، پیخیک = پختن غذا توسط
اطفال(بازی).

پیچ ۱= پیچ(نوع میخ).

پیچ= روی؛ دهد ته وم نوبنخ پیخ پَتین= آنها چادر
عروس را بلند میکنند؛ پیخ گهبتاو= روی
گشتاندن؛ پات بناه گهبتت تر خو زبادهج خو
زَنبارجے وینت= پادشاه روی به عقب گرداند و
عروس خود را دید؛ خو پیخ پَت چ. = روی
بالاک، سر بالا ک. اجرا ک. خواهش کی؛ اس
بیرمندگے خو پیخ پت چیداو نه فهدزپد= از
شرمندگی سرش را بلند کرده نمی تواند.

پیخ-پیرین، پیخ-پیرینک، پیخ-پیریند، پیخ-
پیریندک= دستمال برای پوشاندن روی طفل؛ مردم
ته خو قتے دیونے گرده-ت وے تیر ته دُونیک-
گه پیخ-پیریندک فَبن= مردم همراهی خود نان و در
سر آن دستمال انداخته می آورند.

پیخکے = جفت، همراه. م. پینه، پاڈے.

پیخ بهند= بند چموس.

پیخ-جریب= جراب برای چموس.

پیخ= ۱- چوس؛ ملهخت-فوسچ پیخ= چموس با
تل ضخیم؛ مو نهن گُرتے یت، جریب ات پخبنے
پنوید مورد= مادرم پیراهن و جراب و چموس
های برای من پوشاند؛ ۲- پیخ= اندازه گیری شیر.

پیخ-پختن= آشپزی.

پیخ-پلک= بوت؛ یو خو ~ چ. بوت پوشیدن؛ خو
پیخ-پلکے چود خو، چے تید= او بوت هایش را
پوشید، در صدد رفتن است؛ مَاش آم خو ~ چود
ات، خو پویناک آم پنوید ات، خراک آم خود خو،
روون آم سَت= ما بوتهای خود را پوشیدیم وکالای
خود را پوشیدیم و نان خوردیم و حرکت کردیم
(به راه).

پنختاو = پختن.

پنخچن= پخته شده.

پیدیش دُند= فایده رساندن، مفید بودن؛ هر سال
سأم کرورت ات یم مس هر رهنگ خه پیدیش نه
دید= هر سال من به تفریحگاه میروم، و چه رقم
فایده یمی نم رساند.

پیذ ۱= الف- رد پا؛ نَخچیر پیذ-تیر-آم توید خو،
دَد آم وم فود= به رد پای آهو رفتم و او را پیدا
کردم؛ ب- پیذ دُند= اولین کسیکه روی برف میروم
و راه را باز میکند؛ ژنج لپ، تو پیذ ذهت، مَاش
زبا ره ید آم= برف زیاد است، اول تو راه برو و
بعد ما می آیم؛ پ- رفتن، راه رفتن؛ کودکین تر
خو چید اس خُشے پیذ نه ذبن= کوهان از خوشی
بخانه خود قدم نم زنند.

پیذ ۲= مرتبه، بار؛ ووقد پیذے وم ژیر اس وم
جای تیر نر چود= او هفت بار آن سنگ را از
جایش دور کرد؛ وُز آم خُوند پیذ تو-رد خه لود،
مو به دلت نه چود= من چندین بار برایت گشتم
و به دل من نکردی. م. پیذک، دفعه"بار، مرتبه".
پیذ ۳- قسمت تهتانی جراب(در داخل بوت قرار
میگیرد)؛ پیذ چید= بافتن قسمت تهتانی جراب.

پیذقوند= پاپیچ، پاتابه(پاتابه از بجلک پا تا به
زانو پیچ میدهند)؛ ~ فیس خو تر پاڈ = پتابه را
به پایت پیچ بزن. م. ساق بهند.

پیذک= پا، پیذک وپذاو= پا انداختن؛ وُز آم پوند
توید ات، یارک مو رد وپذد پیذک خو، وُز آم
وئبنت= من در راه رفتن بودم و یارک پا انداخت
و من افتیدم. م. پیذجای.

پیذگ= ۱- لایه دانه دار پوست، لایه آخری
پوست" هییدرم"؛ دم ملهخت ~ زَنز = لایه پوست
را خوب تراش کن؛ ۲- قشر نازک چربی؛ جُوندا

اُم کُنبت، وے قیچ تے ~ نه فُد= من قچ را کشتم
 در روی شکم او چربی نبود. م. قریق.
پیدھک= دفعه "بار، مرتبه"؛ اره پیدھک= سه
 مرتبه، سه بار؛ وُز اُم خوند ~ وے رد فهمونت!
 من چندین بار برایش فهماندم!؛ ذو ~ کار= تکرار
 کار؛ وُز اُم تو رد ذو ~ لود= من برایت دو بار
 گفتم. م. بربیزک، پید.
پرخ= قبرغه؛ وے ~ فربنت= قبرغه او شکست؛
 اس خو ~ اند لوقداو(نقلے چ.= از شکمبه خود
 گپ زدن(قصه ک.)).
پیرخر= بالغ، صحتمند؛ ~ غده یت، پاخ پئیت نه
 چیمت= بچه صحتمند و نمی خواهد مال بچراند.
پیرزچه= کسیکه از زن زایمان مراقبت میکن.
پیر-بسیج= گاو پیر.
پیر-گوگ= گوگ پیر.
پیسه= پیسه.

پیش ملهوک= بازی طفلانه؛ خَرچین "بجگله" نو
 گروه سهوپن خو، دذ نهرم اس همیگرهر جا ره
 سِت بُق کینن، دذ مهذ یے گروه وبق یے گه یند
 وبق سبتین سگرپن ات، وپرونپن، دذ هر چه ند
 لپ دے سِت دے رپد، یو ته پیش ملهوک یست=
 بچه ها به گروه تقسیم میشوند و هر کدام مخفیانه
 خاک را در هر جا می گذارند، بعد آنها خاک
 همدیگر می پالند و ویران میکنند، از هر کسیکه
 خاک بیشتر می ماند، آن گروه بازی "پیش
 ملهوک" را میبرد.
پیش= پوش "سرپوش" ظروف چوبی؛ پیش دند=
 بسته کردن با سرپوش "پوش".
پیشدار= ظروف چوبی با داشتن پوش "سرپوش".
پیک، پک= سفید، روشن(در مورد گوسفند)؛ ~
مریج= گوسفند سفید؛ پک مَر= گوسفند سفید. م.
 بُق، شپیک.

پے-که= کجا، به کدام طرف(به طرف بالا).
پیکون= تیر تیز.

پیله، **پیلله**= ابریشم؛ تو ~ خوند کلو نبتوید؛
 ابریشم تو چند کیلو برآمد؟
پیله کارے، **پیلله کارے**= تولد ابریشم.
پیله ین، **پیلله ین**= ابریشمی، از ابریشم.
پیماره= مهره مار.

پینج= ب. ارزن(Poaceae).

پینج-وابنک= ارزنی سبز، گاورس سبز رنگ،
 چسبک(نام علمی: *Setaria viridis*) اورس .
 معرب آن جاورس، دانه‌ای شبیه به ارزن که
 بیشتر به کبوتران دهند. (حاشیة برهان چ معین).
 بطوری که از تقریر صاحب تحفة المؤمنین و
 غیره معلوم می‌شود غله‌ای است که به فارسی
 ارزن و به هندی چینا نامند و صاحب مصطفوی
 نوشته که آن را به هندی یاجره ﴿﴾ گویند،
 جاورس معرب همین است. (غیاث) (آندراج).
 وخن، گاورس، جاورس. (السامی فی الاسامی).
 و این غیر از ارزن است چه او را به ذره ترجمه
 می‌کند. جاورس معرب آن است و آن ریزه ارزن
 می‌باشد که به کبوتران دهند و بشیرازی الم به فتح
 الف و ضم لام و میم خوانند و فقرا از آن نان کنند
 و خورند. (انجمن آرای ناصری). رجوع به ارزن
 شود. بَسک. دانه گاورس شبیه به دانه گاورس یا
 گورس یک نوع گیاه دانه دار است بسیار شبیه به
 ارزن دانه‌های گاورس از دانه‌های ارزن کمی
 درشت تر است. ارزن و گاورس هر دو محصولی
 هستند که شباهت به برنج دارند با این تفاوت که
 برنج یا شالی نیاز مبرم به آب دارد در حالیکه
 ارزن و گاورس به حداقل آب نیاز دارد و در مدت
 یک ماه به بار می‌نشیند آخر مرداد ماه فصل
 کاشت آن و آخر شهریور فصل برداشت آن است.
 بین ارزن و گاورس از نظر کاشت و برداشت و
 شکل ظاهری هیچ تفاوتی وجود ندارد. ارزن و
 گاورس در مناطق کم‌آب حاشیه کویر کاشت
 می‌شود. در خراسان گاورس در پخت یک نوع
 آش بنام توگی استفاده می‌شود. از آرد آن برای
 نان نیز استفاده می‌شود. خوراک مورد علاقه
 طیور و مرغان نیز می‌باشد در بیسکویت سازی
 نیز کاربرد دارد. وپ.

پینج= پنج(۵)؛ پینجے = پنجی، پینجُم = پنجم،
 پینج-ذیس = پنجاه(۵۰).

پینخو= بازی بچه گانه، لنگه؛ سُرَب-ببنت-تے
 خُتار تاف آسته دے یین-ات پینجُم پید خبنت خه
 دے یین، اک-وے-ته پنخو لوقین= در این بازی
 توپ را چهار مرتبه آهسته با پا میزنند و با پنجم
 محکم به توپ میزنند، بنام ~ یا لنگه یاد میشود.

پینکے = پینکی؛ نُر بنہے ~ مو نہ یاد = امشب
 پینکی نداشتم؛ پینکے چ۔ = پینکی زدن.
پینہ = جفت، همراه، ہمتا؛ دم زریخ ارد ~ فہد
 خو، دند دم و ہذ = برای گوگ جفت میبود، حالا او
 راجنگ می انداختی. م. پیخکے، پاڈے.
پنیداو، پنیتاو = چرانندن؛ مال دار پس نوبت-اٹ
 پاخ پاید = صاحبان مال، مال را به نوبت
 میچرانند؛ وُز اُم خو و ہرگین پئیت خو، فود اُم تر
 خو چید = من برہ ہایم را چراندم و پس بخانہ
 آوردم. م. چوپون: چرونت.
پییل = بخشش، خبت، ~ تمہ رد = بخورید،
 اشتیایی خوب؛ پییل چ۔ = بخشیدن؛ مے تاق تو
 عیب تو رد ~ کن اُم = اینبار عیبت را می بخشم؛
 بخشیدن؛ دم خو بالاپوش اُم تورد ~ چود =
 بالاپوش خود را برایت بخشیدم.
پییل-پادا = بخشیدن، دریغ نکردن، فداکاری ک؛
 ہر چیز موند خہ، تمہ رد ~ = چیزیکہ دارم از
 شما دریغ نمی کنم (فدای شما).